

توهين و لعن به اميرالمؤمنين على عليه السلام

در تاريخ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

- حکم سبّ علی امیر المؤمنین از دیدگاه رسول خدا علیهما السلام..... ۱
- دشمنی با علی ، نشانه نفاق : ۱
- جنگ با علی ، جنگ با رسول خدا : ۲
- ناسزا به علی ، ناسزا به رسول خدا : ۲
- اذیت کردن امیر المؤمنین ، اذیت رسول خدا : ۳
- پیش بینی امیر المؤمنین علیه السلام از سب آن حضرت توسط دشمنانش: ۴
- بررسی روایت دستور معاویه ، به سبّ امیر المؤمنین علیه السلام در صحیح مسلم : ۷
- تلاش نووی در توجیه روایت صحیح مسلم : ۹
- اعتراف علمای اهل سنت به حذف «مأثور به» ۱۰
۱. ابن تیمیه حرانی : ۱۰
۲. مقبل بن هادی الوادعی : ۱۱
۳. دکتر شیخ موسی شاهین لاشین : ۱۲
۴. شیخ حسن بن علی السقاف : ۱۳
۵. ملا علی قاری : ۱۴
۶. محب الدین طبری : ۱۴
۷. علامه قندوزی : ۱۵
- روایات دیگر در اثبات ناسزا گویی معاویه به حضرت امیر علیه السلام: ۱۶
- ابن کثیر سلفی دمشقی در کتاب معتبر البداية والنهاية در فصل فضائل امیر المؤمنین علی بن
أبی طالب علیه السلام می نویسد : ۱۶

- و نیز ابن ابی شیبہ در کتاب المصنف می نویسد : ۱۷
- و ابن ماجه قزوینی در سنن خود که یکی از صحاح سته اهل سنت به شمار می رود ، می نویسد :
..... ۱۷
- ابن عبد ربه در العقد الفرید می نویسد : ۱۸
- کمال الدین عمر بن أحمد بن العدیم در کتاب بغیة الطلب فی تاریخ حلب ، در سیره صحابی
جلیل القدر أبو ایوب انصاری رضوان الله علیه می نویسد : ۱۹
- و بلاذری در انساب الأشراف می نویسد : ۱۹
- طبری ، تاریخ نویس معروف اهل سنت می نویسد : ۲۰
- و بلاذری می نویسد : ۲۰
- خوارزمی ، مورخ مشهور اهل سنت در مقتل الحسین می نویسد : ۲۰
- ناسزاگوی معاویه به امام علی ، امام حسن و امام حسین علیهم السلام : ۲۱
- اقوال علمای اهل سنت در سبّ امیر المؤمنین علیه السلام توسط معاویه ۲۳**
- ۱ . ابن تیمیه حرانی : ۲۳
- ۲ . حافظ شمس الدین ذهبی : ۲۳
- ۳ . عماد الدین أبی الفداء : ۲۴
- ۴ . قاضی شیخ محمد الخضرمی المصری : ۲۵
- ۵ . الإمام الحافظ احمد بن محمد بن الصدیق الغماری : ۲۵
- ۶ . شیخ محمد بن أحمد ابوزهره : ۲۷
- ۷ . استاد شیخ أبو علی المؤدودی : ۳۰
- ۸ . استاد کاتب عبد الرحمن الشرقاوی : ۳۱
- ۹ . دانشمند مغربی ، شیخ عبد الله بن عبد القادر التلیدی : ۳۲
- ۱۰ . شیخ حسن بن فرحان المالکی : ۳۳
- روایاتی در سبّ امیر المؤمنین علیه السلام توسط بنی امیه ۳۴**

- احدی از بنی امیه بر نمی خواستند ، مگر این که امیر المؤمنین علیه السلام را لعن می کردند : ۳۴
- حافظ ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق می نویسد : ۳۴
- ابونعیم اصفهانی در حلیة الأولیاء می نویسد : ۳۵
- ناسزاگویی به علی (علیه السلام) تا زمان عمر بن عبد العزیز ادامه داشت : ۳۵
- محمد بن سعد در الطبقات الکبری و ذهبی در سیر اعلام النبلاء می نویسند : ۳۵
- و نیز ذهبی در توصیف حاکمان بنی مروان می نویسد : ۳۵
- آلوسی ، مفسر نام آور اهل سنت در تفسیر آیه : «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ ...» (النحل / ۹۰) می نویسد : ۳۶
- ابن خلدون در تاریخش تصریح می کند : ۳۶
- شیخ محمد بن علی ، مشهور به ابن العمرانی در الإنباء فی تاریخ الخلفاء می نویسد : ۳۷
- شهاب الدین احمد بن عبد الوهاب نویری در نهاية الأرب فی فنون الأدب در فصل بیعت عمر بن عبد العزیز می نویسد : ۳۷
- حافظ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء می گوید : ۳۸
- و نیز ابن اثیر در تاریخش می نویسد : ۳۸
- خیر الدین زرکلی در کتاب الأعلام ، در ترجمه عمر بن عبد العزیز می نویسد : ۳۸
- مغیره بن شعبه و سبّ امیر المؤمنین : ۳۹
- خوارزمی ، مورخ مشهور اهل سنت در مقتل الحسین علیه السلام می نویسد : ۳۹
- و ابن خلدون در تاریخش می نویسد : ۴۰
- و ذهبی در سیر اعلام النبلاء می نویسد : ۴۰
- مروانی ها و ناسزاگویی به امیر المؤمنین (علیه السلام) ۴۰
- ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق و احمد بن حنبل در العلل می نویسد : ۴۰
- سیوطی در تاریخ الخلفاء می نویسد : ۴۱
- لکنت زبان ، هنگام ناسزاگویی به امیر المؤمنین (علیه السلام) : ۴۲

- ابن اثیر و بلاذری به نقل از عبد الله بن عبید الله می نویسند : ۴۲
- علی (علیه السلام) را در منابر شرق و غرب عالم لعن می کردند : ۴۲
- یاقوت حموی ، تاریخ نویس مشهور اهل سنت می نویسد : ۴۲
- ناسزا گویی به علی (علیه السلام) بر فراز هفتاد هزار منبر : ۴۳
- زمخشری ، مفسر و ادیب نام آور اهل سنت می نویسد : ۴۳
- تواتر اخبار ناسزاگویی بنی امیه : ۴۳
- شیخ محمود سعید بن ممدوح ، بعد از نقل روایات و نصوصی در وقائع سبّ امیر المؤمنین علیه السلام می گوید : ۴۳
- ناسزا گویی به اهل بیت علیهم السلام برای تقرب به دشمنان آنان : ۴۳
- نقل فضائل امیر المؤمنین (علیه السلام) با سبّ آن حضرت جمع نمی شود : ۴۴
- امام محمد بن ابراهیم الوزير الیمانی ، در هنگام نقل فضائل جماعتی از روات و محدثین می نویسد : ۴۴
- بنی امیه ، سزاوار سرزنش : ۴۵
- دکتر فرحان المالکی می گوید : ۴۵
- استواری حکومت بنی امیه با ناسزاگویی به امیر المؤمنین علیه السلام : ۴۵
- ابن عساکر ، به نقل از امام سجاد علیه السلام می نویسد : ۴۵
- و بلاذری می نویسد : ۴۶
- تحریف روایت منزلت : ۴۶
- خطیب بغدادی در تاریخ بغداد می نویسد : ۴۶
- تهمت خیانت به امیر المؤمنین علیه السلام : ۴۷
- سمهودی در وفاء الوفاء می نویسد : ۴۷
- تهمت ارتداد به امیر المؤمنین علیه السلام : ۴۸

- ابن أبی الحدید شافعی در شرح نهج البلاغه ، ج ۴ ، ص ۶۳ به نقل از استادش ابو جعفر اسکافی
می نویسد : ۴۸
- عباس و علی (علیه السلام) از اهل آتش هستند ! ۴۹
- ابن أبی الحدید شافعی می نویسد : ۴۹
- علی (علیه السلام) سبب بروز فاجعه در مدینه : ۴۹
- چهار صد هزار درهم جایزه جعل حدیث در مذمت امیر المؤمنین علیه السلام: ۵۰
- ابن أبی الحدید به نقل از استادش ابو جعفر اسکافی می نویسد : ۵۰
- نزول آیه «تولی کبره» در مذمت علی (علیه السلام) ۵۱
- کشتن هر کودکی که نامش علی باشد : ۵۲
- مزی در تهذیب الکمال و ذهبی در سیر اعلام النبلاء می نویسند : ۵۲
- ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان می نویسد : ۵۲
- کشتن و زندانی کردن شیعیان در تمامی شهرها : ۵۳
- ابن أبی الحدید شافعی در شرح نهج البلاغه می نویسد : ۵۳
- و نیز ابن أبی الحدید می نویسد : ۵۳
- سزای مقاومت کنندگان در برابر ناسزاگویی به امیر المؤمنین علیه السلام : ۵۵**
- کشتن نسائی به خاطر نقل فضائل امیر المؤمنین علیه السلام : ۵۵
- قطع گردن ظهیر الدین اردبیلی به خاطر عدم اعتقاد به وجوب مدح صحابه : ۵۷
- ابن عماد حنبلی در شذرات الذهب می نویسد : ۵۷
- شلاق زدن ابن أبی لیلی : ۵۸
- ذهبی در سیر اعلام النبلاء می نویسد : ۵۸
- مجلس را با لعن ابو تراب به پایان ببرد : ۵۸
- آب کشی جای نشستن کسی که حدیث طیر را نقل کرده بود : ۶۰
- ذهبی در تذکرة الحفاظ می نویسد : ۶۰

- هزار تازیانه ، جزای نقل فضائل حسنین علیهما السلام : ۶۱
- ابن حجر عسقلانی در تهذیب و التهذیب و بسیاری از بزرگان اهل سنت نوشته‌اند: ۶۱
- شکستن منبر حاکم نیشابوری به علت عدم نقل فضائل معاویه : ۶۲
- چهار صد ضربه شلاق ، جزای کسی که امیر المؤمنین علیه السلام را لعن نکرد : ۶۳
- امتناع مردم سیستان از لعن امیر المؤمنین علیه السلام : ۶۳
- یاقوت حموی در معجم البلدان می‌نویسد : ۶۳
- زکریا بن محمد بن محمود قزوینی در آثار البلاد و اخبار العباد می‌نویسد : ۶۴
- امتناع مردم قزوین از لعن امیر المؤمنین علیه السلام : ۶۴
- امام رافعی در التدوین فی اخبار قزوین می‌نویسد : ۶۴

حکم سبّ علی امیر المؤمنین از دیدگاه رسول خدا علیهما السلام

قبل از ورود به بحث باید این مطلب روشن شود که نظر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در باره کسی که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را دشمن بدارد و یا به حضرت ناسزا بگوید چیست؟ به چند روایت به صورت مختصر اشاره می کنیم:

دشمنی با علی، نشانه نفاق:

مسلم نیشابوری و بسیاری دیگر از بزرگان اهل سنت نوشته اند:

عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ عَنْ زُرِّ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ: وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَةَ وَبَرَأَ النَّسْمَةَ إِنَّهُ لِعَهْدِ النَّبِيِّ الْأَمِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَيَّ أَنْ لَا يُحِبَّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضَنِي إِلَّا مُنَافِقٌ.

علی فرمود: قسم به خدایی که دانه را شکافت و مردمان را آفرید، این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود: مرا جز مؤمن دوست نمی دارد، و به غیر از منافق، دیگری با من دشمنی نمی ورزد^۱.

قرطبی و بسیاری دیگر از بزرگان اهل سنت نوشته اند:

روي عن جماعة من الصحابة [أبي سعيد الخدري، جابر بن عبد الله، عبد الله بن مسعود و...] أنهم قالوا: ما كنا نعرف المنافقين على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم إلا ببغضهم لعلی عليه السلام.

^۱ صحیح مسلم، مسلم النیشابوری، ج ۱، ص ۶۰-۶۱ و فضائل الصحابة، النسائی، ص ۱۷ و الدیاج علی مسلم، جلال الدین السیوطی، ج ۱، ص ۹۳ و المصنف، ابن ابی شیبة الکوفی، ج ۷، ص ۴۹۴ و کتاب السنة، عمرو بن ابی عاصم، ص ۵۸۴ و السنن الکبری، النسائی، ج ۵، ص ۴۷ و ج ۵، ص ۱۳۷ و صحیح ابن حبان، ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۶۷-۳۶۸ و سیر أعلام النبلاء، الذهبی، ج ۱۲، ص ۵۰۹ و فتح الباری، ابن حجر، ج ۷، ص ۵۸ و تحفة الأئمة، المبارکفوری، ج ۱۰، ص ۱۵۱ و ...

از جمعی از صحابه ؛ از جمله أبو سعید خدری ، جابر بن عبد الله ، عبد الله بن مسعود و ... نقل شده است که گفتند : ما در زمان رسول خدا منافقین نمی شناختیم مگر به دشمنی با علی علیه السلام ^۲ .

جنگ با علی ، جنگ با رسول خدا :

احمد بن حنبل و بسیاری از بزرگان اهل سنت از ابی هریره و زید بن ارقم نقل کرده‌اند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) جنگ با علی (علیه السلام) را جنگ با خودش اعلام کرده است :

عن أبي هريرة وزيد بن أرقم : نظر النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى عَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَفَاطِمَةَ فَقَالَ أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ وَسِلْمٌ لِمَنْ سَأَلَكُمْ .

ابی هریره و زید بن ارقم می گویند : رسول خدا صلی الله علیه وآله به امام علی ، امام حسن ، امام حسین و فاطمه علیهم السلام نگاه کرد و فرمود : من در ستیزم با کسی که با شما در ستیز باشد ، و آشتی هستم با کسی که با شما آشتی باشد ^۳ .

ناسزا به علی ، ناسزا به رسول خدا :

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْجَدَلِيِّ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ فَقَالَتْ لِي أَيَسَّبُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَكْفُرُ قُلْتُ مَعَاذَ اللَّهِ أَوْ سُبْحَانَ اللَّهِ أَوْ كَلِمَةً نُحْوَاهَا قَالَتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي .

^۲ تفسیر القرطبی ، القرطبی ، ج ۱ ، ص ۲۶۷ و الدر المنثور ، جلال الدین السیوطی ، ج ۶ ، ص ۶۶ - ۶۷ و نظم در السمطین ، الزرنندی الحنفی ، ص ۱۰۲ و تاریخ مدینة دمشق ، ابن عساکر ، ج ۴۲ ، ص ۲۸۴ - ۲۸۵ و ج ۴۲ ، ص ۲۸۵ و ج ۴۲ ، ص ۲۸۶ و مناقب علی بن ابی طالب (ع) و ما نزل من القرآن فی علی (ع) ، ابی بکر أحمد بن موسی ابن مردویه الأصفهانی ، ص ۳۲۱ و ...

^۳ مسند احمد ، الإمام احمد بن حنبل ، ج ۲ ، ص ۴۴۲ و المستدرک ، الحاكم النيسابوري ، ج ۳ ، ص ۱۴۹ و مجمع الزوائد ، الهیثمی ، ج ۹ ، ص ۱۶۹ و المصنف ، ابن ابی شیبة الکوفی ، ج ۷ ، ص ۵۱۲ و صحیح ابن حبان ، ابن حبان ، ج ۱۵ ، ص ۴۳۴ و المعجم الصغیر ، الطبرانی ، ج ۲ ، ص ۳ و المعجم الکبیر ، الطبرانی ، ج ۳ ، ص ۴۰ و موارد الظمان ، الهیثمی ، ج ۷ ، ص ۲۰۱ و تاریخ بغداد ، الخطیب البغدادی ، ج ۷ ، ص ۱۴۴ و تاریخ مدینة دمشق ، ابن عساکر ، ج ۱۳ ، ص ۲۱۸ و ج ۱۴ ، ص ۱۵۷ و سیر أعلام النبلاء ، الذهبی ، ج ۲ ، ص ۱۲۲ و ج ۳ ، ص ۲۵۷ - ۲۵۸ و تاریخ الإسلام ، الذهبی ، ج ۳ ، ص ۴۵ و ج ۵ ، ص ۹۹ و البداية والنهاية ، ابن کثیر ، ج ۸ ، ص ۲۲۳ و ...

عبد الله جدلی می گوید : بر ام سلمه وارد شدم ، به من فرمود : آیا کسی در میان شما هست که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را سبّ کند ؟ گفتم : پناه بر خدا ... فرمود : از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود : هر کس علی (علیه السلام) را سب کند ، به درستی که مرا سبّ کرده است .^۴

حاکم نیشابوری بعد از حدیث می گوید:

هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه.

سند این حدیث صحیح است ؛ ولی بخاری و مسلم آن را نیاورده اند .^۵

و هیشمی نیز می گوید :

رواه أحمد و رجاله رجال الصحیح غیر أبی عبد الله الجدلی وهو ثقة .

احمد آن را نقل کرده و راویان آن ، راویان صحیح بخاری هستند ، غیر از ابی عبد الله الجدلی که او

مورد اعتماد است .^۶

اذیت کردن امیر المؤمنین ، اذیت رسول خدا :

هیشمی در مجمع الزوائد به نقل از سعد بن ابی وقاص می نویسد :

قال: كنت جالساً في المسجد ، أنا ورجالان معي ، فلنا من علي ، فأقبل رسول الله صلی الله

عليه وسلم غضبان يعرف في وجهه الغضب ، فتعوذت بالله من غضبه ، فقال: «ما لكم وما لي ؟

^۴ مسند احمد ، الإمام احمد بن حنبل ، ج ۶ ، ص ۳۲۳ و خصائص أمير المؤمنين (ع) ، النسائي ، ص ۹۹ و تاريخ مدينة دمشق ،

ابن عساکر ، ج ۴۲ ، ص ۲۶۶ و تاريخ الإسلام ، الذهبي ، ج ۳ ، ص ۶۳۴ و البداية والنهاية ، ابن كثير ، ج ۷ ، ص ۳۹۱ و المناقب ، الموفق الخوارزمي ، ص ۱۴۹ و جواهر المطالب في مناقب الإمام علي (ع) ، ابن الدمشقي ، ج ۱ ، ص ۶۶

^۵ المستدرک ، الحاکم النیشابوری ، ج ۳ ، ص ۱۲۱ .

^۶ مجمع الزوائد ، الهیثمی ، ج ۹ ، ص ۱۳۰ .

من آذى علياً فقد آذاني». رواه أبو يعلى والبرزاز باختصار ورجال أبي يعلى رجال الصحيح غير محمود بن خدّاش وقنان، وهما ثقتان.

سعد بن أبي وقاص می گوید من و دو نفر دیگر از همراهانم در مسجد نشسته بودیم ؛ پس به علی جسارت کردیم ؛ رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با عصبانیت به ما رو کرده در حالیکه خشم ایشان در چهره شان دیده می شد ؛ پس از غضب ایشان به خدا پناه بردم ؛ حضرت فرمودند : با من چه کار دارید (چرا من را آزار می دهید ؟) هرکس علی را آزار دهد من را آزرده است ^۷.

ابو یعلی و بزار این روایت را به صورت خلاصه نقل می کنند و راویان سند ابو یعلی ، راویان اسناد صحیح بخاری است ؛ غیر از محمود بن خدّاش و قنان و آن دو نیز مورد اطمینان هستند .

أبي بكر احمد بن موسى بن مردويه اصفحاني و نیز علامه شیخ بها الدین أبو القاسم رافعي مي نویسند : عن جابر الأنصاري عن عمر بن الخطاب ، قال : كنت أجفو عليا ، فلقيني رسول الله (صلى الله عليه وآله) فقال : " إنك آذيتني يا عمر ! " . فقلت : أعوذ بالله ممن آذى رسوله ! قال : " إنك قد آذيت عليا ، ومن آذى عليا فقد آذاني " .

از جابر بن عبد الله الانصاری از عمر بن خطاب روایت شده است که گفت : به علی بدی می کردم ؛ پس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم من را دیده و فرمودند : ای عمر ؛ مرا آزرده ای ؛ گفتم : از دست کسی که رسول خدا را آزرده ، به خدا پناه می برم ؛ حضرت فرمودند : تو علی را آزرده ای و هر کس علی را بیازارد مرا آزرده است ^۸.

پیش بینی امیر المؤمنین علیه السلام از سب آن حضرت توسط دشمنانش:

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه در یکی از خطبه‌ها از آینده ای نزدیک خبر می‌دهد که شخصی می‌آید و به مردم دستور می‌دهد که آن حضرت را سب کنند و بیزاری جویند . و حتی از اوصاف ظاهری این شخص که سب آن حضرت را در میان مسلمین رواج خواهد داد ، خبر می‌دهد .

^۷ مجمع الزوائد ، ج ۹ ، ص ۱۲۹ و تاریخ مدینة دمشق ، ابن عساکر ، ج ۴۲ ، ص ۲۰۴ و البداية والنهاية ، ج ۷ ، ص ۳۸۳ .

^۸ مناقب علی بن ابی طالب (ع) وما نزل من القرآن فی علی (ع) ، ابی بکر أحمد بن موسی ابن مردویه الأصفهانی ، ص ۸۱ و التدوین فی أخبار قزوین ، ج ۱ ، ص ۴۶۰ ، باب العین فی الآباء .

در خطبه ۶۱ نهج البلاغه می فرماید :

أَمَّا إِنَّهُ سَيُظْهِرُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي رَجُلٌ رَحْبُ الْبَلْعُومِ ، مُنَدِحٌ الْبَطْنِ يَأْكُلُ مَا يَجِدُ وَيَطْلُبُ مَا لَا يَجِدُ ، فَاقْتُلُوهُ وَ لَنْ تَقْتُلُوهُ ، أَلَا وَ إِنَّهُ سَيَأْمُرُكُمْ بِسِيِّئِ الْبِرَاءَةِ مِنِّي ، أَمَّا السَّبُّ فَسُبُونِي فَإِنَّهُ لِي زَكَاةٌ وَ لَكُمْ نَجَاةٌ ، وَ أَمَّا الْبِرَاءَةُ فَلَا تَبَرَّءُوا مِنِّي ، فَإِنِّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَ سَبَقْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَ الْهَجْرَةِ .

در میان شما پس از من مردی گلو گشاد و شکم برآمده‌ای قد علم خواهد کرد ، هر چه را که پیدا کند خواهد خورد و هر چه را که پیدا نکند جستجو خواهد نمود . او را بکشید و هرگز او را نخواهید کشت .

او شما را به دشنام دادن به من و بیزاری از من دستور خواهد داد [در صورت اجبار] به من دشنام بدهید ؛ زیرا دشنام به من ، مرا پاک می کند و برای شما موجب رهایی است ؛ ولی اگر تبری و بیزاری از من را بر شما عرضه کند ، از من تبری مجوئید ؛ زیرا من بر فطرت پاک اسلام متولد شده‌ام و پیش از همه به ایمان و هجرت نائل گشته‌ام ^۹ .

همچنین حاکم نیشابوری در المستدرک در تفسیر سوره نحل می نویسد :

قال علي رضي الله عنه : « إنكم ستعرضون علي سبي فسبوني ، فإن عرضت عليكم البراءة مني ، فلا تبرءوا مني ، فإنني علي الإسلام ، فليمدد أحدكم عنقه ، ثكلته أمه ، فإنه لا دنيا له ولا آخرة بعد الإسلام ، ثم تلا (إِلَّا مَنْ أُوْكِرَهُ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ) (النحل / ۱۰۶) » . صحیح الإسناد ولم يخرجاه .

امام علی علیه السلام فرمود : در آینده ، شما را وادار می کنند که مرا سب کنید ، (اگر مجبور بودید) پس سب کنید ؛ ولی اگر دستور دادند که از من بیزاری بجویید ، نپذیرید ؛ زیرا من بر اسلام هستم (برائت از من ، برائت از اسلام است) در این صورت گردن خود را (برای بریده شدن) بکشد ؛ (اما کسی

^۹ خطبة له عليه السلام (۶۱) قبل أيام من استشهاده .

که از من بیزاری بجوید) پس مادرش به عزایش بنشیند ؛ زیرا او بعد از خارج شدن از اسلام نه دنیا دارد و نه آخرت ، سپس این آیه را خواندند « الا من اکره ...^{۱۰}

و نیز در همان باب این روایت را نقل می کند :

عن عبد الله بن طاوس ، عن أبيه ، قال : كان حجر بن قيس المدري من المختصين بخدمة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب رضي الله عنه ، فقال له علي يوما : يا حجر إنك « تقام بعدي فتؤمر بلعني فالعني ولا تبرأ مني » . قال طاوس : فرأيت حجر المدري وقد أقامه أحمد بن إبراهيم خليفة بني أمية في الجامع ووكل به ليلعن عليا أو يقتل فقال حجر أما إن الأمير أحمد بن إبراهيم أمرني أن ألعن عليا فالعنوه لعنه الله . فقال طاوس : فلقد أعمى الله قلوبهم حتى لم يقف أحد منهم على ما قال .

حجر بن قیس مدری ، از کسانی بود که ویژگی خاصی نزد حضرت علی علیه السلام داشت . در یکی از روزها ، حضرت علی علیه السلام خطاب به وی ، فرمود : ای حجر ! پس از من ، تو را وادار می کنند که مرا لعنت کنی ، پس آن را انجام ده ، لیکن از من تبری مجو !

طاووس ، می گوید: حجر را در حالی دیدم که احمد بن ابراهیم ، خلیفه اموی ، دستور داده بود وی را به مسجد جامع ببرند و کسی را بر او گمارده بود که حجر علی علیه السلام را لعنت کند ، و در صورت امتناع ، کشته شود ! گفت : ای مردم ! امیر احمد بن ابراهیم به من دستور داده است تا علی علیه السلام را لعنت کنم ، اینک او را لعنت کنید که لعنت خدا بر او باد ! گفتار حجر ، ابهام داشت (دو پهلو بود) و برای همین است که طاووس می گوید : خدای تعالی گوش دل مخالفان را کر کرد ، به طوریکه متوجه نشدند که منظور حجر چیست^{۱۱} .

^{۱۰} المستدرک علی الصحیحین ، الحاکم ، ج ۲ ، ص ۳۵۸ ، باب قصة الحجر المدري حين اجبر علی لعنة علی رضی الله عنه ولعن آمره بحسن القول .

^{۱۱} المستدرک علی الصحیحین ، الحاکم ، ج ۲ ، ص ۳۵۸ ، باب قصة الحجر المدري حين اجبر علی لعنة علی رضی الله عنه ولعن آمره بحسن القول .

بررسی روایت دستور معاویه ، به سبب امیر المؤمنین علیه السلام در صحیح

مسلم :

مسلم نیشابوری در صحیح خود این روایت را نقل می کند :

٤٤٢٠ ، حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَبَّادٍ وَتَقَارَبَا فِي اللَّفْظِ قَالَا حَدَّثَنَا حَاتِمٌ وَهُوَ ابْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ بُكَيْرِ بْنِ مِسْمَارٍ عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ أَمَرَ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ سَعْدًا فَقَالَ مَا مَنَعَكَ أَنْ تُسَبَّ أَبَا التَّرَابِ فَقَالَ أَمَا مَا ذَكَرْتُ ثَلَاثًا قَالَهُنَّ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَنْ أُسَبَّهُ لِأَنْ تَكُونَ لِي وَاحِدَةً مِنْهُنَّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ :

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لَهُ خَلْفُهُ فِي بَعْضِ مَغَازِيهِ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ خَلَفْتَنِي مَعَ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نُبُوَّةَ بَعْدِي وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ يَوْمَ خَيْرِ الْأَعْيُنِ الرَّايَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ قَالَ فَتَطَاوَلْنَا لَهَا فَقَالَ ادْعُوا لِي عَلِيًّا فَأَتَيْتُ بِهِ أَرْمَدَ فَبَصَقَ فِي عَيْنِهِ وَدَفَعَ الرَّايَةَ إِلَيْهِ فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ :

{ فُكِّلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ }

دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَقَالَ اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي .

عامر بن سعد بن ابی وقاص ، از پدرش روایت کرده است که در یکی از روزها ، معاویه بن ابی سفیان به سعد دستور داد [تا به حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام ناسزا بگوید! «سعد» از دستور او سرپیچی کرد] .

معاویه ، از وی پرسید : به چه سبب علی را آماج ناسزا و دشنامت قرار نمی دهی ؟ سعد گفت : بخاطر آن که سه فضیلت از رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن علی علیه السلام شنیده ام که با توجه به آن ها، هیچگاه به سبب و دشنام آن حضرت ، اقدام نمی کنم و هر گاه یکی از آن ها برای من بود ، بهتر و ارزنده تر از شتران سرخ مو بود که در اختیار من باشد .

۱. در کارزاری ، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، حضرت علی علیه السَّلام را به جانشینی خود ، در مدینه باقی گذاشت و حضرت علی علیه السَّلام به عرض رسانید : یا رسول الله ! مرا به خلافت بر زنان و کودکان گماشته ای؟! رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در پاسخ او ، فرمود : آیا خرسند نیستی از این که جایگاه تو نسبت به من ، همانند جایگاه هارون ، به حضرت موسی علیه السَّلام باشد ؛ با این تفاوت که پس از من پیغمبری مبعوث نمی‌شود .

۲. در جنگ خیبر ، از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شنیدم ، می‌فرمود : پرچم اسلام را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسول را دوست می‌دارد و خدا و رسول هم ، او را دوست می‌دارند ! از شنیدن این سخن همه ما در انتظار این که این فضیلت بزرگ نصب ما گردد ، سر از پا نمی‌شناختیم ، همان زمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را به حضور طلبید . علی علیه السَّلام را در حالی به حضور حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرف یاب شد که به درد چشم دچار بود ، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آب دهان مبارک را بر چشم حضرت علی علیه السَّلام مالید ، دیدگانش شفا یافت و پرچم اسلام را که یادبود نصرت الهی بود ، به دست او سپرد و از برکت وجود حضرت علی علیه السَّلام ، فتح و پیروزی نصیب اسلام شد .

۳. هنگامی که آیه مباهله (قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ ؛ آل عمران / ۶۱) نازل شد ، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، حضرت علی علیه السَّلام و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السَّلام را به حضور طلبید و فرمود : بار پروردگارا ! اینان اهل بیت من هستند ^{۱۲} .

توضیحات در مورد این روایت: در صحت این روایت از دیدگاه اهل سنت ، جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست ؛ زیرا صحیح مسلم ، از دیدگاه اهل سنت یکی از دو کتابی است که تمامی روایات آن صحیح و مورد قبول می باشد ؛ از این رو است که بسیاری از علمای اهل سنت این روایت را در کتاب‌های خودشان نقل کرده‌اند ؛ از جمله :

ترمذی در سنن خود ، کتاب المناقب ، باب مناقب علی بن ابی طالب و البانی در صحیح سنن ترمذی ، رقم ۲۹۳۲ آن را تصحیح کرده است ، و نیز ابن کثیر در البداية والنهاية ، حوادث سال چهل هجری ، ج ۷ ، ص ۳۶۹ و ابن اثیر در اسد الغابه فی معرفة الصحابة ، ترجمه امام علی علیه السلام ، ج ۴ ، ص ۹۹

^{۱۲} صحیح مسلم ، ج ۷ ، ص ۱۲۰ ، کتاب فضائل الصحابة ، باب من فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه .

و ذهبی در تاریخ الاسلام ، ترجمه امام علی علیه السلام ، ص ۶۲۷ ، حوادث سال چهل هجری ، و ابن عساکر در چندین جای از تاریخ مدینه دمشق آن را نقل کرده‌اند .

اما نکته مهم در این روایت ، حذف «مأمور به» است . از آن جایی که مسلم نیشابوری دوست نداشته است که به ناصبی بودن معاویه تصریح کند ، جمله « أَمَرَ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ سَعْدًا » به صورت ناقص آورده و «مأمور به» را حذف کرده است .

تلاش نووی در توجیه روایت صحیح مسلم :

برخی از علمای اهل سنت با استفاده از همین نکته خواسته‌اند که تهمت سبّ را از معاویه دفع نمایند . وقتی دیده‌اند که نمی‌توانند روایت را از نظر سندی ساقط کنند ، دست به تأویلات عجیب و غریب و گاهی خنده داری زده‌اند ؛ از جمله نووی ، شارح صحیح مسلم ، در شرح این روایت این گونه نوشته است :

۴۴۲۰ ، قوله : (إِنَّ مُعَاوِيَةَ قَالَ لِسَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ : مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسُبَّ أَبَا تِرَابٍ ؟)

قَالَ الْعُلَمَاءُ : الْأَحَادِيثُ الْوَارِدَةُ الَّتِي فِي ظَاهِرِهَا دَخَلَ عَلَى صَحَابِيٍّ يَجِبُ تَأْوِيلُهَا . قَالُوا : وَلَا يَقَعُ فِي رَوَايَاتِ الثَّقَاتِ إِلَّا مَا يُمَكِّنُ تَأْوِيلَهُ . فَقَوْلُ مُعَاوِيَةَ هَذَا لَيْسَ فِيهِ تَصْرِيحٌ بِأَنَّهُ أَمَرَ سَعْدًا بِسَبِّهِ ، وَإِنَّمَا سَأَلَهُ عَنِ السَّبَبِ الْمَنَعِ لَهُ مِنَ السَّبِّ ، كَأَنَّهُ يَقُولُ : هَلْ أَمْتَنَعْتَ تَوَرُّعًا ، أَوْ خَوْفًا ، أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ . فَإِنْ كَانَ تَوَرُّعًا وَإِجْلَالًا لَهُ عَنِ السَّبِّ فَأَنْتَ مُصِيبٌ مُحْسِنٌ ، وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ فَلَهُ جَوَابٌ آخَرَ ، لَعَلَّ سَعْدًا قَدْ كَانَ فِي طَائِفَةِ يَسْبُونَ فَلَمْ يَسْبِ مَعَهُمْ ، وَعَجَزَ عَنِ الْإِنْكَارِ ، وَأَنْكَرَ عَلَيْهِمْ ، فَسَأَلَهُ هَذَا السُّؤَالَ . قَالُوا : وَيَحْتَمِلُ تَأْوِيلًا آخَرَ أَنْ مَنَعَهُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تُخْطِئَهُ فِي رَأْيِهِ وَاجْتِهَادِهِ ، وَتُظْهِرَ لِلنَّاسِ حُسْنَ رَأْيِنَا وَاجْتِهَادِنَا ، وَأَنَّهُ أَخْطَأَ ؟ .

دانشمندان و بزرگان در توجیه این سخن معاویه به سعد بن ابی وقاص که گفت : چرا به علی (علیه السلام) ناسزا نمی‌گویی ، سببش چیست ؟ مطالبی گفته‌اند ، از جمله این که : نسبت به روایاتی که ظهور در مذمت صحابه دارد ، لازم است که توجیه بشود ؛ لذا در این سخن معاویه با صراحت نمی‌توان استفاده کرد که او به سعد بن ابی وقاص دستور داده است تا به علی (علیه السلام) ناسزا بگوید ؛ بلکه از علت ناسزا نگفتن وی به علی (علیه السلام) پرسیده است که آیا به جهت پرهیز و یا ترس و یا عامل

دیگر است ؟ که اگر به جهت پرهیز و احترام به علی (علیه السلام) باشد ، که نیکو است و اگر غیر از این باشد ، پاسخی دیگر می طلبد ؛ چون قبیله‌ای که سعد به آن تعلق داشت همگی سبّ علی می گفتند ؛ ولی او چنین کاری نمی کرد و نمی توانسته است دیگران را نهی کند .

توجیه دیگر این است که : چرا تو علی (علیه السلام) را به خاطر روشی که انتخاب کرده است محکوم نمی کنی تا او را خطا کار به مردم معرفی کنی و روش ما را برای مردم خوب معرفی کنی ^{۱۳} .

توضیحات: با این که اصل روایت در صحیح مسلم ، این گونه آغاز می شود : « أَمْرَ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ سَعْدًا فَقَالَ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسُبَّ أَبَا التُّرَابِ » ؛ اما متأسفانه جناب نووی برای دفاع و طرفداری از دشمنان امیر المؤمنین علیه السلام و پاک نمودن دامان آنان از لکه ننگ ناصبی بودن ، کلمه « امر » را حذف و روایت را این گونه تحریف می کند :

إِنَّ مُعَاوِيَةَ قَالَ لِسَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ : مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسُبَّ أَبَا تُرَابٍ ؟

آیا انگیزه‌ای جز دفاع از دشمنان آل محمد علیهم السلام وجود دارد که نووی اینگونه دست به توجیه می زند ؟

اعتراف علمای اهل سنت به حذف «مأمور به»

۱. ابن تیمیه حرانی :

وأما حديث سعد لما أمره معاوية بالسب فأبي فقال ما منعك أن تسب علي بن أبي طالب ؟ فقال ثلاث قالهن رسول الله صلى الله عليه وسلم فلن أسبه لأن يكون لي واحدة منهن أحب إلي من حمر النعم الحديث ، فهذا حديث صحيح رواه مسلم في صحيحه ... ^{۱۴}

اما روایت سعد : هنگامی که معاویه به سعد بن ابی وقاص فرمان داد که علی علیه السلام را سبّ نماید ، وی از سبّ علی علیه السلام خودداری کرد . معاویه گفت : چه چیزی تو را از سب و دشنام دادن به علی باز می دارد؟ سعد گفت : سه فضیلت از رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن علی علیه

^{۱۳} شرح مسلم ، النووی ، ج ۱۵ ، ص ۱۷۵ .

^{۱۴} منهاج السنة ، ج ۳ ، ص ۱۵ ، ط دار الکتب العلمیة ، بیروت ، ۱۴۲۰ هـ .

السلام شنیدم که با توجه به آن‌ها، هیچگاه به سبّ و دشنام اقدام نمی‌کنم که اگر یکی از آن سه خصلت را در حق من فرموده بود برای من بهتر و ارزنده‌تر از شتران سرخ مو بود
این حدیث صحیحی است که مسلم در صحیحش آن را نقل کرده است .

توضیحات: ابن تیمیه، در این جا به صراحت اعتراف می‌کند که معاویه به سعد دستور داد که امیر المؤمنین علیه السلام را سبّ کن ؛ ولی او نپذیرفت . در حقیقت اصل جمله این چنین بوده است : « أَمَرَ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ سَعْدًا أَنْ يَسِبَّ عَلِيًّا ، فَأَمْتَنَعَ » .

معاویه به سعد وقاص دستور داد تا علی را سب کند و او امتناع ورزید .

شیخ عبد الله بن غنيمان ، استاد دانشگاه اسلامی مدینه و رئیس بخش سطوح عالی (دکترا) ، در کتاب مختصر منهاج السنة نیز این جمله را آورده و اعتراف می‌کند که معاویه دستور به لعن امیر المؤمنین علی علیه السلام داده است ^{۱۵} .

۲. مقبل بن هادی الوادعی :

وی نیز از علمای وهابی است که در کتاب تحفة المجیب می‌نویسد :

ودعا بعض الأمويين سعد ابن وقاص ليسبّ عليا ، فما فعل ، قالوا : ما منعك أن تسب علياً ؟ ... ^{۱۶} .

بعضی از امویین ، از سعد بن ابی وقاص خواستند که علی (علیه السلام) را سبّ کند ، وی از این کار خودداری کرد ، آن‌ها گفتند : چه چیزی باعث شده است که علی (علیه السلام) را سبّ نمی‌کنی ؟

توضیحات: با این که دیگر علمای اهل سنت ؛ از جمله مسلم ، ترمذی ، ذهبی ، ابن اثیر ، ابن کثیر و ... به نام معاویه تصریح کرده‌اند ؛ اما متأسفانه ایشان روایت را تحریف و برای حفظ آبروی معاویه و جانبداری از خاندان اموی ، کلمه «معاویه» را تبدیل به « بعض الأمويين » می‌کند !

^{۱۵} رک : مختصر منهاج السنة ، ج ۳ ، ص ۱۵ ، دار الکتب العلمیة ، بیروت ، ۱۴۲۰ هـ .

^{۱۶} تحفة المجیب علی اسئلة الحاضر والغائب ، ص ۹ ، ط الرابعة دار الآثار ، یمن ، ۱۴۲۶ هـ .

۳. دکتر شیخ موسی شاهین لاشین :

وی در شرح صحیح مسلم این گونه می نویسد :

«أمر معاوية بن أبي سفيان سعدا» المأمور به محذوف ، لصيانة اللسان عنه ، و التقدير : أمره بسب علي رضي الله عنه ، و كان سعد قد اعتزل الفتنة (حرب علي مع خصومه) ولعله اشتهر عنه الدفاع عن علي . فقال : (ما منعك أن تسب أبا التراب) ؟ معطوف علي محذوف ، والتقدير : امر معاوية سعدا أن يسب عليا ، فأمتنع ، فقال له : «ما منعك»^{۱۷} .

در این جمله از معاویه که به سعد دستور داده ، «مأمور به» محذوف و محتوای دستور به سب آلوده نشدن زبان به مذمت معاویه ، حذف شده است که در حقیقت معنای جمله چنین می شود : معاویه به سعد بن ابی وقاص دستور داد تا به علی دشنام و ناسزا بگوید ؛ زیرا سعد در حوادث خونین آن زمان گوشه گیری را انتخاب کرده بود و به عنوان شخصی که مدافع علی (علیه السلام) بود مشهور شده بود و لذا معاویه گفت : چه چیزی مانع دشمنی تو با علی شده است ؟

بعد ایشان در نقد کلام نووی که پیش از این گذشت ، می گوید :

ويحاول النووي تبرئة معاوية من هذا السوء ، فيقول : قال العلماء

نووی تلاش می کند تا معاویه را از این دستور زشت تبرئه کند و لذا در توجیه آن ، به قول دیگران پرداخته است .

و سپس در ادامه می گوید :

وهذا تأويل واضح التعسف والبعد ، والثابت أن معاوية كان يأمر بسب علي ، وهو غير معصوم فهو يخطئ ، ولكننا يجب أن نمسك عن أي انتقاص من أصحاب رسول الله صلي الله عليه وسلم ، و سب علي في عهد معاوية صريح

ولی این توجیه تأسف بار و دور از حقیقت است ؛ زیرا مستندات تاریخی ثابت می کند که معاویه دستور لعن و سب علی (علیه السلام) را صادر کرده است و نیازی به تبرئه وی نیست ؛ چون معصوم از

^{۱۷} فتح المنعم شرح صحیح مسلم ، ج ۹ ، ص ۳۳۲ ، ط الأولى ، دار الشروق ، مصر .

خطا و لغزش نیست. با همه این ها بر ما واجب است که از وارد کردن نقص بر اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) پرهیز کنیم؛ اگر چه ناسزا گویی به علی از زمان معاویه امری واضح و روشن است.

۴. شیخ حسن بن علی السقاف :

وی که از علمای بزرگ و معاصر اهل سنت اردن به شمار می‌رود، می‌نویسد :

وقد أمر معاوية الناس حتي كبار الصحابة أن يسبوا سيدنا علياً عليه السلام والرضوان الذي قال فيه رسول الله صلي الله عليه وسلم كما في صحيح مسلم وغيره : «لا يجبك إلا مؤمن ولا يبغضك إلا منافق» وقوله صلي الله عليه وسلم كما في الحديث الصحيح في مسند احمد وغيره : «من سب علياً فقد سبني» وقد ثبت أن معاوية كان ينال من سيدنا علي عليه السلام ويأمر بذلك ، ففي صحيح مسلم عن عامر بن سعد بن أبي وقاص عن أبيه قال : أمر معاوية بن أبي سفيان سعداً فقال ما منعك أن تسب أبا التراب؟! فقال : أما ذكرت ثلاثاً قالهن رسول الله صلي الله عليه وسلم فلن أسبه ، لأن تكون لي واحدة منهن أحب إلي من حمر النعم ...^{۱۸}

معاویه به بزرگان صحابه دستور داد تا به علی (علیه السلام) دشنام دهند با آن که در صحیح مسلم آمده است رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به علی (علیه السلام) فرمود : یا علی! تو را جز مؤمن دوست نمی‌دارد و جز منافق کسی با تو دشمنی نمی‌کند. و نیز در مسند احمد این حدیث از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) آمده است که فرمود : هر کس به علی دشنام دهد به من دشنام داده است و در تاریخ ثبت شده است که معاویه هم خودش به علی (علیه السلام) بد می‌گفت و هم دیگران را به سب و لعن علی (علیه السلام) فرمان می‌داد. در صحیح مسلم آمده است : معاویه به سعد بن ابی وقاص دستور ناسزا گفتن به علی (علیه السلام) را صادر کرد و گفت : چرا به علی دشنام نمی‌دهی ، در جواب گفت : سه خصلت از رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن علی علیه السلام شنیدم که با توجه به آن ها، هیچگاه به سب و دشنام آن حضرت ، اقدام نمی‌کنم و هر گاه یکی از آن ها را در حق من فرموده بود برای من بهتر و ارزنده‌تر از شتران سرخ مو بود.

^{۱۸} زهر الريحان ، ص ۱۱ ، ط دار الإمام الرواس ، بيروت .

و در صفحه بعد می گوید :

وقد أمر معاوية ولاته أن يشتموا ويسبوا سيدنا عليا ويأمر بذلك ...^{۱۹}

معاویه به حکمرانانش دستور داد که به علی (علیه السلام) فحش و ناسزا گویند و به این امر [مردم] را فرمان دهند .

با این توضیح ، آیا رواست که چنین شخصی را «خال المؤمنین ، امیر المؤمنین و ...» بنامیم ؟

۵ . ملا علی قاری :

نور الدین علی بن سلطان محمد الهروی ، معروف به ملا علی القاری می نویسد :

عن سعد قال أمر معاوية سعدا أن يسب أبا تراب فقال أما ما ذكرت ثلاثا قالهن رسول الله صلى الله عليه وسلم فلن أسبه لأن يكون في واحدة منهن أحب إلي من حمر النعم^{۲۰} .

معاویه به سعد دستور داد که به علی (علیه السلام) ناسزا بگوید ، سعد [از این کار امتناع کرد و] گفت : سه خصلت از رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن علی علیه السلام شنیدم که با توجه به آن ها ، هیچگاه به سبّ و دشنام آن حضرت ، اقدام نمی کنم که اگر یکی از آن ها برای من بود ، بهتر و ارزنده تر از شتران سرخ مو بود در اختیار من باشد .

۶ . محب الدین طبری :

عن سعيد قال أمر معاوية سعدا أن يسب أبا تراب فقال أما ما ذكرت ثلاثا قالهن رسول الله صلى الله عليه وسلم فلن أسبه لأن يكون في واحدة منهن أحب إلي من حمر النعم^{۲۱} .

معاویه به سعد بن ابی وقاص دستور داد که علی (علیه السلام) را ناسزا بگوید ...

^{۱۹} همان ، ص ۱۲ .

^{۲۰} مرقاة المفاتیح فی شرح مشکاة المصابیح ، ج ۱۱ ، ص ۲۸۷ .

^{۲۱} الرياض النضرة ج ۲ ص ۱۸۸ طبع مصر و طبق برنامه مکتبه الشاملة ، الإصدار الثاني ، ج ۱ ، ص ۲۶۲ ، باب ذکر أن بیوته

أوسط بیوت رسول الله صلی الله علیه وسلم .

۷. علامه قندوزی :

وعن سهل بن سعد عن أبيه قال : أمر معاوية بن أبي سفيان سعدا أن يسب أبا تراب ، قال :
أما ما ذكرت ثلاثا قالهن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فلن أسبه ، لئن تكون لي واحدة
منهن أحب إلي من حمر النعم^{۲۲} .

از سهل بن سعد از پدرش نقل شده است که گفت : معاویه به سعد دستور داد تا به علی ناسزا بگوید...

^{۲۲} ینابیع المودة لذوی القربی ، القندوزی ، ج ۲ ، ص ۱۱۹ .

روایات دیگر در اثبات ناسزا گویی معاویه به حضرت امیر علیه السلام:

ابن کثیر سلفی دمشقی در کتاب معتبر البداية والنهاية در فصل فضائل امیر المؤمنین علی بن ابی

طالب علیه السلام می نویسد :

عن عبد الله بن أبي نجيح عن أبيه قال : " لما حج معاوية وأخذ بيد سعد بن أبي وقاص فقال يا أبا إسحاق إنا قوم قد أجفانا هذا الغزو عن الحج حتى كدنا أن ننسى بعض سننه فطف نطف بطوافك ، قال : فما فرغ أدخله دار الندوة فأجلسه معه على سريره ثم ذكر علي بن أبي طالب فوقع فيه فقال : أدخلتني دارك وأجلستني على سريرك ثم وقعت في علي تشتمه ؟ والله لان يكون في إحدى خلاله الثلاث أحب إلي من أن يكون لي ما طلعت عليه الشمس ، ولإن يكون لي ما قال له حين غز تبوكا " ألا ترضي أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي " ؟ أحب إلي مما طلعت عليه الشمس ، ولإن يكون لي ما قال له يوم خيبر : " لأعطين الراية رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله يفتح الله على يديه ليس بفرار " أحب إلي مما طلعت عليه الشمس ولإن أكون صهره على ابنته ولي منها من الولد أحب إلي من أن يكون لي ما طلعت عليه الشمس ، لا أدخل عليك دارا بعد هذا اليوم ، ثم نفص رداؤه ثم خرج ^{٢٣} .

عبد الله بن ابی نجیح از پدرش نقل می کند که گفت : معاویه در سفر حج و زیارت خانه خدا ، به سعد بن ابی وقاص گفت : درگیری ها و جنگ مانع از زیارت خانه خدا شده است ؛ به گونه ای که بعضی از سنت های آن را فراموش کرده ام ، تو طواف کن تا پشت سرت ما هم طواف کنیم . پس از اتمام طواف ، در دار الندوة نشست و سعد را کنار خود نشاند و شروع کرد به بدگویی از علی بن ابی طالب (علیه السلام) . سعد گفت : مرا با خودت همراه کرده ای تا از علی بدگویی کنی ؟ به خدا سوگند اگر هر یک از سه امتیازی که علی (علیه السلام) دارد من داشتم ، بهتر بود برای من از آن چه که در کره زمین خورشید بر آن می تابد . یکی این سخن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) که در غزوه تبوک به علی (علیه السلام) فرمود : آیا راضی نمی شوی که تو جانشین من باشی همانند هارون نسبت به موسی ، فقط بعد از من پیامبری نخواهد بود . دوم آن که در فتح خیبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به علی (علیه السلام) فرمود : فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسول او را دوست دارد و

^{٢٣} البداية والنهاية ، ابن کثیر ، ج ٧ ، ص ٣٧٦ .

آنان نیز او را دوست دارند ، فتح و پیروزی به دست وی خواهد بود و او فرار نمی‌کند. سوم آن که همسر دخترش و دامادش باشم تا از وی فرزندی داشته باشم .

از امروز به بعد در هیچ مکانی با تو در یکجا نخواهم نشست . سپس بلند شد و لباسش را تکان داد و رفت .

و نیز ابن ابی شیبیه در کتاب المصنف می‌نویسد :

قال : قدم معاوية في بعض حجاته فأتاه سعد فذكروا عليا فنال منه معاوية فغضب سعد فقال : [تقول هذا الرجل] ، سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول : " له ثلاث خصال لان تكون لي خصلة منها أحب إلي من الدنيا وما فيها ^{٢٤} .

معاویه در بعضی از سفرهای حجش باز می‌گشت ؛ سعد به نزد او آمد ؛ پس سخن از علی پیش آمد و معاویه به علی جسارت کرد ...

و ابن ماجه قزوینی در سنن خود که یکی از صحاح سته اهل سنت به شمار می‌رود ، می‌نویسد:

١٢١ ، حدثنا علي بن محمد . ثنا أبو معاوية . ثنا موسى بن مسلم ، عن ابن سابط ، وهو عبد الرحمن ، عن سعد بن أبي وقاص ، قال : قدم معاوية في بعض حجاته ، فدخل عليه سعد ، فذكروا عليا . فنال منه . فغضب سعد ، وقال : تقول هذا لرجل سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول " من كنت مولاه فعلى مولاه " . وسمعته يقول أنت منى بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي " . وسمعته يقول " لأعطين الراية اليوم رجلا يحب الله ورسوله " ^{٢٥} ؟

توضیحات: ممکن است ، همه این سه روایت ، یک روایت باشد که به الفاظ مختلف نقل شده است ، شاید هم این چنین نباشد و این واقعه در موارد متعدد اتفاق افتاده باشد . و نیز ممکن است این سه روایت ، همان روایت مسلم باشد که هر کسی به سلیقه خودش آن را نقل کرده است .

^{٢٤} المصنف ، ابن ابی شیبیه ، ج ٧ ، ص ٤٩٦ .

^{٢٥} سنن ابن ماجه ، ج ١ ، ص ٤٥ .

در هر صورت این سه روایت این مطلب را ثابت می‌کند که سبّ امیر المؤمنین کار همیشگی معاویه بوده و حتی به دیگران نیز دستور می‌داده است که این سنت و قیح را حفظ کنند .

ابن عبد ربه در العقد الفرید می‌نویسد :

ولما مات الحسن بن عليّ حجّ معاوية، فدخل المدينة وأراد أن يلعن علياً على منبر رسول الله صلى عليه وسلم. فقيل له: إن هاهنا سعد بن أبي وقاص، ولا نراه يرضى بهذا، فابعث إليه وخذ رأيه. فأرسل إليه وذكر له ذلك. فقال: إن فعلت لأخرجن من المسجد، ثم لا أعود إليه. فأمسك معاوية عن لعنه حتى مات سعد. فلما مات لعنه على المنبر، وكتب إلى عماله أن يلعنوه على المنابر، ففعلوا. فكتبت أم سلمة زوج النبيّ صلى عليه وسلم إلى معاوية: إنكم تلعن الله ورسوله على منابرکم، وذلك أنکم تلعنون عليّ بن أبي طالب ومن أحبه، وأنا أشهد أن الله أحبه ورسوله، فلم يلتفت إلى كلامها^{٢٤} .

همزمان با شهادت امام مجتبی (علیه السلام) معاویه به زیارت خانه خدا آمد ، سپس وارد مدینه شد و اعلام کرد که می‌خواهد برای مردم سخنرانی کند و در ضمن تصمیم داشت بالای منبر علی (علیه السلام) را لعنت کند . گفتند : سعد بن ابی وقاص در مدینه حضور دارد و به این کار رضایت نمی‌دهد ، کسی را مأمور کن تا نظری را جویا شود . فرستاده معاویه رفت و سعد را در جریان گذاشت ، سعد گفت : اگر این کار را بکنند از مسجد بیرون می‌روم و هیچ گاه به مسجد قدم نمی‌گذارم . معاویه از تصمیمش منصرف شد و تا زمانی که سعد در قید حیات بود جرأت سب و لعن علی (علیه السلام) را نداشت . پس از مرگ سعد معاویه بر فراز منبر علی (علیه السلام) را لعن کرد و به فرماندارانش نیز دستور داد تا آن حضرت را لعن کنند .

ام سلمه همسر پیامبر به معاویه طی نامه‌ای نوشت که شما در منبرها خدا و رسول را لعن می‌کنید ؛ چرا که سب علی ، سب خدا و رسول است ، شهادت می‌دهم که خدا و رسول ، علی را دوست دارند . ولی معاویه توجهی نکرد .

^{٢٤} العقد الفرید ، ج ٤ ، ص ٣٣٥ ، ط الأولى ، دار الکتب العربی ، بیروت ، ١٤١١ هـ .

کمال الدین عمر بن أحمد بن العدیم در کتاب بغیة الطلب فی تاریخ حلب ، در سیره صحابی جلیل

القدر أبو ایوب انصاری رضوان الله علیه می نویسد :

أبو أيوب خالد بن زيد بدري، وهو الذي نزل عليه النبي صلى الله عليه وسلم مقدمة المدينة، وهو كان على مقدمة علي يوم صفين، وهو الذي خاصم الخوارج يوم النهروان، وهو الذي قال لمعاوية حين سب علياً: كف يا معاوية عن سب علي في الناس، فقال معاوية: ما أقدر على ذلك منهم، فقال أبو أيوب: والله لا أسكن أرضاً أسمع فيها سب علي، فخرج إلى ساحل البحر حتى مات رحمه الله^{٢٧}.

ابو ایوب خالد بن زید ، از شرکت کنندگان در جنگ بدر و کسی است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام ورود به مدینه به منزل او وارد شد و در جنگ صفین در رکاب علی (علیه السلام) هم در جبهه مقدم لشکریان آن حضرت بود و در نهروان هم با خوارج جنگید . وقتی که معاویه را دید که علی (علیه السلام) را سبّ و لعن می کند ، گفت : ای معاویه ! از سب علی در میان مردم دست بردار . معاویه در پاسخ گفت : دست بردار نیستم . ابو ایوب گفت : به خدا سوگند سرزمینی که در آن از علی (علیه السلام) بدگویی شود هیچ وقت در آن زندگی نخواهم کرد ، و لذا به سواحل دریا مهاجرت کرد و در همان جا از دنیا رفت .

و بلاذری در انساب الأشراف می نویسد :

كتب معاوية إلى المغيرة بن شعبة : أظهر شتم علي وتنقصه ...^{٢٨} .

معاویه به مغیره بن شعبه نامه ای نوشت و دستور داد که آشکارا به علی (علیه السلام) دشنام ده و از او بدگویی کن .

^{٢٧} بغیة الطلب ، فی تاریخ حلب ، ج ٧ ، ص ٣٠٣٢ ، ط دار الفکر ، بیروت .

^{٢٨} انساب الأشراف ، ج ٥ ، ص ٣٠ ، ط الأولى ، دار الفکر ، بیروت .

طبری ، تاریخ نویس معروف اهل سنت می نویسد:

أن معاوية بن أبي سفيان لما ولى المغيرة بن شعبة الكوفة في جمادى سنة ٤١ دعاه فحمد الله وأثنى عليه ثم قال : ... ولست تاركا إيذاءك بخصلة لا تتحم عن شتم علي وذمه والترحم علي عثمان والاستغفار له والعيب علي أصحاب علي والاقصاء لهم وترك الاستماع منهم ...^{٢٩} .

معاویه ، وقتی که در سال ٤١ هـ مغیره بن شعبه را والی کوفه قرار داد به وی دستور داد و گفت : یک مطلب را فراموش مکن و بر آن پافشاری کن و آن فحش و ناسزاگویی به علی (علیه السلام) است و در مقابل از عثمان به عظمت یاد کن و همیشه برای وی طلب آمرزش نما و از یاران علی (علیه السلام) بدگویی کن و آنان را تبعید نما و به سخنانشان گوش نکن .

و بلاذری می نویسد :

قال : خطب معاوية بالمدينة فحمد الله وأثنى عليه ، وذكر علياً فقال منه ، ونسبه الي قتل عثمان و إيواء قتلته والحسن بن علي تحت المنبر^{٣٠} .

معاویه در سخنرانی خودش در شهر مدینه ، پس از ستایش خداوند ، یادی از علی (علیه السلام) کرد و از او بدگویی نمود ، سپس قتل عثمان و پناه دادن به قاتلین عثمان را به آن حضرت نسبت داد ؛ با این که امام حسن بن علی (علیهما السلام) در مجلس حاضر بود .

خوارزمی ، مورخ مشهور اهل سنت در مقتل الحسین می نویسد :

وحضرت الجمعة فصعد معاوية علي المنبر فحمد الله وأثنى عليه وصلي علي نبيه ، و ذكر علي بن أبي طالب فتنقصه ... فوثب الحسن بن علي وأخذ بعضادتي المنبر ، فحمد الله وصلي علي نبيه

^{٢٩} تاریخ طبری ، ج ٤ ، ص ١٨٨ .

^{٣٠} أنساب الأشراف ، ج ٥ ، ص ١٠٥ .

ثم قال : أيها الناس من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني فأنا الحسن بن علي بن أبي طالب ، أنا ابن نبي الله ، أنا ابن من جعلت له الأرض مسجداً و طهوراً ... فقال معاوية : أما إنك تحدث نفسك بالخلافة ولست هناك . فقال الحسن : أما الخلافة فلن عمل بكتاب الله و سنة نبيه ليست الخلافة لمن خالف كتاب الله و عطل السنة ، إنما مثل ذلك مثل رجل أصاب ملكاً فتمتع به و كأنه انقطع عنه و بقيت تبعاته عليه ^{٣١} .

روز جمعه و زمان برپایی نماز جمعه بود ، معاویه بر فراز منبر قرار گرفت و پس از حمد و ثنای خداوند یادی از علی (علیه السلام) نمود و از وی به بدی یاد کرد ، حسن بن علی که در مجلس حاضر بود ، از جایش پرید و دو طرف منبر را گرفت و پس از حمد و ثنای خداوند ، این گونه آغاز سخن نمود : ای مردم ! آن که مرا می شناسد که می شناسد و آن که نمی شناسد خودم را بر وی معرفی می کنم . من حسن فرزند علی (علیهما السلام) و فرزند رسول خدا هستم ، همان که زمین برای وی سجده گاه و پاک قرار داده شده است ... معاویه در جواب گفت : تو در آرزوی خلافت هستی . امام مجتبی (علیه السلام) فرمود : خلافت مال کسی است که به کتاب خدا و سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) عمل کند نه کسی که بر خلاف آن عمل می کند و سنت رسول خدا را تعطیل می کند ، چنین کسی مانند آن شخصی است که صاحب ثروت و مالی شود ؛ ولی جز رنج و مشقت چیز دیگری به دست نیاورد .

ناسزاگوی معاویه به امام علی ، امام حسن و امام حسین علیهم السلام :

ثم انصرف عمرو وأهل الشام إلى معاوية وسلّموا عليه بالخلافة ورجع ابن عباس و شريح بن هانئ إلى علي وكان إذا صلى الغداة يقنت فيقول اللهم العن معاوية وعمرا و أبا الأعور السلمي وحبيبا و عبد الرحمن بن خالد و الضحاک بن قيس و الوليد فبلغ ذلك معاوية فكان إذا قنت لعن عليا و ابن عباس و الأشر و حسنا و حسينا ^{٣٢} .

^{٣١} مقتل الحسين ، ج ١ ، ص ١٨٣ ، ط الثالثة ، انتشارات أنوار الهدى ، ایران ١٤٢٥ هـ .

^{٣٢} تاریخ طبری ، ج ٤ ، ص ٥٢ ، باب اجتماع حکمین بدومة الجندل و الكامل فی التاريخ ، ج ٣ ، ص ٣٣٣ ، باب ذکر اجتماع

الحکمین .

بعد از ماجرای حکمین عمرو بن عاص و مردم شام به سوی معاویه رفتند و خلافت را به وی تبریک گفتند؛ و ابن عباس، شریح بن هانی به سوی امیر المؤمنین علیه السلام بازگشتند.

علی علیه السلام وقتی نماز صبح می خواند و دعا می کرد، می گفت: بارالها معاویه، عمرو عاص، ابو اعمور سلمی، حبیب، عبد الرحمن بن خالد، ضحاک بن قیس و ولید را لعنت کن. این خبر وقتی به گوش معاویه رسید، او نیز در دعای هر روز خویش! امام علی، امام حسن، امام حسین علیهم السلام، ابن عباس و مالک اشتر را لعن می کرد.

توضیحات: اگر امام علی علیه السلام در جنگ صفین با معاویه جنگیده بود، امام حسن و امام حسین علیهما السلام، دو آقای جوانان اهل بهشت چه کرده بود که معاویه آن‌ها را لعن می کرد؟!

اقوال علمای اهل سنت در سبّ امیر المؤمنین علیه السلام توسط معاویه

۱. ابن تیمیہ حرانی :

وكذلك تفضيل علي عليه لم يكن مشهوراً فيها بخلاف سبّ علي فإنه كان شائعاً في اتباع معاوية ولهذا كان علي واصحابه أولى بالحق وأقرب الى الحق من معاوية واصحابه كما في الصحيحين عن أبي سعيد عن النبي قال تترق مارقة علي حين فرقة من المسلمين فتقتلهم أولى الطائفتين بالحق وروى في الصحيح أيضاً أدنى الطائفتين الى الحق وكان سب علي ولعنه من البغي الذي استحقت به الطائفة أن يقال لها الطائفة الباغية كما رواه البخاري في صحيحه ^{۳۳} .

برتری دادن علی بر معاویه در بین شیعیان علی مشهور نبود ؛ ولی ناسزاگویی به علی (علیه السلام) در بین طرفداران معاویه شائع بوده است ؛ از این روی ، علی و یارانش به حق سزاوارتر از معاویه و یارانش هستند ؛ همانگونه که در صحیحین از ابو سعید خدری از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده است : کسی می آید که مردم را از دین خارج می کند (مقصود معاویه است) و نزدیکترین فرد به حق (علی علیه السلام) با وی می جنگد ، و چون معاویه از علی (علیه السلام) بدگویی کرد ، سزاوار است که به وی متجاوز و ستمگر گفته شود و لذا به طرفداران وی همان گونه که بخاری نقل کرده است ، شایسته است که گروه ستمگر گفته شود .

۲. حافظ شمس الدین ذهبی :

وخلف معاوية خلق كثير يحبونه ويتغالون فيه ويفضلونه ، إما قد ملكهم بالكرم والحلم والعطاء ، وإما قد ولدوا في الشام على حبه ، وتربى أولادهم على ذلك . وفيهم جماعة يسيرة من الصحابة ، وعدد كثير من التابعين والفضلاء ، وحاربوا معه أهل العراق ، ونشأوا على النصب ، نعوذ بالله من الهوى ^{۳۴} .

^{۳۳} مجموعه الفتاوى ، ج ۴ ، ص ۲۶۶ ، ط دار الوفاء فى مصر ، ۱۴۲۱ هـ .

^{۳۴} سير اعلام النبلاء ، الذهبى ، ج ۳ ، ص ۱۲۸ .

مردمان زیادی بودند که معاویه را دوست داشتند و در باره او غلو می کردند ، او را بر دیگران برتر می دانستند . این مسأله یا به این خاطر بود که آن‌ها در شام و در محیط مسموم آن به دنیا آمده بودند و یا از بذل و بخشش‌های معاویه بهره‌مند شده بودند و فرزندانشان را نیز بر همین روش تربیت کرده بودند . در میان این افراد گروه اندکی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و تعداد زیادی از تابعان و بزرگان بودند که در رکاب معاویه با مردم عراق جنگیدند . علت جنگ‌ها پیروی مردم سرزمین عراق که از اهل بیت (علیهم السلام) بود و بر بغض و کینه علی (علیه السلام) رشد کردند . از هواهای نفس به خدا پناه می‌بریم .

۳ . عماد الدین اَبی الفداء :

وی در تاریخش در ذکر شرایط صلح امام حسن با معاویه می‌نویسد که امام حسن علیه السلام شرط کرد :

وَأَنْ لَا يُسَبَّ عَلِيًّا ، فَلَمْ يُجِبْهُ إِلَّا الْكَفَّ عَنْ سَبِّ عَلِيٍّ ، فَطَلَبَ الْحَسَنُ أَنْ لَا يُشْتَمَ عَلِيًّا وَهُوَ يَسْمَعُ ، فَأَجَابَهُ إِلَى ذَلِكَ ثُمَّ لَمْ يَفْ لَهْ بِهِ ^{۳۵} .

با او شرط کرد که علی (علیه السلام) را سب و لعن نکند ؛ ولی او از این شرط سرپیچی کرد . امام مجتبی (علیه السلام) از او خواست تا بدگویی نکند ، پذیرفت ؛ ولی به عهدش عمل نکرد .

و در فصلی با عنوان «استلحاق معاویة زیادا» می‌نویسد :

وكان معاوية وعماله يدعون لعثمان في الخطبة يوم الجمعة ويسبون علياً ويقعون فيه ^{۳۶} .

معاویه و کارگزارانش در خطبه جمعه برای عثمان دعا می‌کردند و به علی (علیه السلام) فحش می‌دادند .

^{۳۵} تاریخ اَبی الفداء ، فصل فی ذکر تسلیم الحسن الأمر إلى معاوية ، ج ۱ ، ص ۲۵۴ ، ط دار الکتب العلمیة ، بیروت ، ۱۴۱۷ هـ .

^{۳۶} همان ، ج ۱ ، ص ۲۵۸ .

۴. قاضی شیخ محمد الخضرمی المصری :

وی با این که در بسیاری از کتاب‌ها و محاضراتش به امیر المؤمنین و فرزندش امام حسین علیهما السلام طعنه می‌زند ؛ ولی در عین حال سبّ امیر المؤمنین علیه السلام را توسط معاویه منکر نیست و در برخی از موارد به آن تصریح کرده می‌کند

در کتاب الدولة الأمویة می‌نویسد :

ومما نقده علي هذا العهد (أي عهد معاوية) اهتمام معاوية بتشهير بعلي علي المناير مع أن الرجل قد لحق بربه وأنتهي بأمره ، وكان يعلم يقيناً أن هذه الأقوال مما يهيج صدور شيعته وتجعلهم يتأفون ويتذمرون ، ولا ندري ما الذي حمله أن جعل ذلك فرضاً حتماً في كل خطبة كأنه ركن من أركانها لا تتم إلا به^{۳۷} .

آنچه که در انتقاد از دوران معاویه می‌توان گفت این است که : معاویه ، لعن علی (علیه السلام) را در منابر شایع و ترویج کرده بود ؛ با این که از دنیا رفته بود و معاویه می‌دانست که این اعمال موجب ناراحتی شیعیان می‌شود و نفرت بیشتری در آنان نسبت به دشمنان علی (علیه السلام) ایجاد می‌کند ؛ ولی ما نمی‌دانیم که چرا این کار را بر خودش فرض و واجب می‌دانست و در هر خطبه همانند امری واجب آن را انجام می‌داد ؛ گویا یکی از ارکان خطبه بود که خطبه بدون دشنام به علی (علیه السلام) کامل نبود و ناتمام بود .

۵. الإمام الحافظ احمد بن محمد بن الصديق الغماری :

وی در کتاب الجواب المفید للمسائل المستفید می‌نویسد :

وفي الصحيح ، صحيح مسلم عن علي عليه السلام قال : «ولذي فلق الحبة وبرأ النسمة إنه لعهد عهده إلي رسول الله صلي الله عليه وسلم : أن لا يحبني إلا مؤمن ولا يبغضني إلا منافق» .

^{۳۷} الدولة الأموية ، ص ۳۱۴ ، ط المكتبة العصرية ، بيروت ، ۱۴۲۳ هـ .

وفي الصحيح الحاكم وغيره : «من سبّ علياً فقد سبني ومن سبني فقد سب الله» و من سبّ الله فقد كفر ، وفي الصحيح وغيره مما تواتر تواتراً مقطوعاً به : «من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» ... والمقصود من هذه الأحاديث الصحيحة المتفق عليها مع ما تواتر من لعن معاوية لعلي علي المنبر طول حياته وحياته دولته إلى عمر بن عبد العزيز وقتاله وبغضه ، يطلع من أنه منافق كافر فبهى مؤيدة لتلك الأحاديث الأخرى .

ويزعم النواصب أن ذلك (أعني لعن معاوية لعلي) كان اجتهاداً ، مع أن النبي صلى الله عليه وسلم يقول في مطلق الناس : «لعن المؤمن كقتله» فإذا كان الإجهاد يدخل اللعن وإرتكاب الكبائر فكل سارق وزان وشارب وقاتل يجوز أن يكون مجتهداً ، فلا حد في الدنيا ولا عقاب في الآخرة^{٣٨} .

در صحيح مسلم این حدیث از علی (علیه السلام) نقل شده است که فرمود : قسم به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید ، از پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) شنیدم که فرمود : ای علی ! تو را دوست نمی دارد مگر مؤمن و دشمن نمی دارد تو را مگر منافق . و در صحیح حاکم و غیر آن آمده است که رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود : هر کس به علی ناسزا بگوید ، به من ناسزا گفته است ، کسی که به من ناسزا گوید ، به خدا ناسزا گفته است و هر کس به خدا ناسزا بگوید ، کافر است .

و از احادیث متواتر و صحیح که قطع به صدور آن داریم این فرمایش رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) است که فرمود : کسی که من مولا و سرپرست او هستم ، پس از من علی مولای او است ، بار خدایا دوست بدار آن که علی (علیه السلام) را دوست بدارد و دشمن بدار آن که علی را دشمن بدارد .

از این احادیث صحیح که همگی اتفاق بر صحت آن دارند و همچنین ناسزاگویی ، لعن و نفرین به علی (علیه السلام) و جنگ با آن حضرت به وسیله معاویه که تا زمان عمر بن عبد العزیز ادامه داشت ، این نتیجه به دست می آید که معاویه منافق و کافر است ؛ البته روایات دیگری هم وجود دارد که این مطلب را تأیید می کند .

^{٣٨} الجواب المفید ، للسائل المستفید ، احمد الغماری ، ص ٥٩ ، ط الأولى ، دار الکتب العلمیة ، بیروت ، ١٤٢٣ هـ .

ناصبی‌ها که گمان می‌کنند ، کار معاویه بر اساس اجتهاد وی بوده است و در حقیقت می‌خواهند وی را تبرئه کنند ، گویا این فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را نشنیده‌اند که فرمود : لعن و نفرین مؤمن همانند کشتن او است ؛ بنابراین اگر هر جرمی مانند سبّ و لعن و یا گناهان بزرگ را بشود با اجتهاد مجرم توجیه کرد ، پس هر دزد ، زنا کار ، شرابخوار و قاتلی با اجتهاد خودش می‌تواند از اجرای حدّ شرعی فرار کند و حد شرعی را به تعطیل بکشاند و در دنیا و آخرت گرفتاری نداشته باشد .

۶. شیخ محمد بن أحمد ابوزهره :

وی که استاد دانشکده حقوق دانشگاه الأزهر و از نویسندگان جهان اسلام و دانشمند بنام مصر به شمار می‌رود ، در کتاب الإمام زید می‌نویسد :

ولقد زاد القلوب بغضاً لحكام الأمويين ما كانوا يحاولون به من الغض من مقام علي رضي الله عنه ، فقد كان ذلك دیدنهم واستوي في ذلك السفينيون والمروانيون .

فقد سنّ معاوية سنة سيئة في الإسلام وهي لعن إمام الهدي علي بن أبي طالب كرم الله وجهه علي المنابر ، بعد خطبة الجمعة ، وقد تضافرت علي ذلك أخبار المورخين ، فذكره ابن جرير في تاريخه وابن الأثير وغيرهما .

ولقد نهاه علي تلك السنة السيئة بل تلك الجريمة الكبرى الأتقيا من بقية الصحابة رضي الله عنهم ، و من هؤلاء السيدة أم سلمة زوج رسول الله صلي الله عليه وسلم وأم المؤمنين ، فقد أرسلت إليه كتاباً هذا نصه :

«إنكم تلعنون الله ورسوله علي منابرکم وذلك أنکم تلعنون علي بن أبي طالب ومن أحبه ، وأشهد أن الله أحبه ورسوله » .

ولكن معاوية لم يلتفت إلي كلامها ، واستمر في غيه و قد استمر ذلك طول حكم الأمويين ولم يبلغ إلا فترة حكم الحاكم العادل عمر بن عبد العزيز^{٣٩} .

دلها از كينه و دشمنی نسبت به حکام اموی لبریز شده است ؛ چرا که آنان مقام و جایگاه علی (علیه السلام) را که پیشوای هدایت و ایثار بود نادیده گرفتند و سنتی را پی ریزی کردند که سفیانیها و مروانیها هم بعد از آنان این روش ناپسند را ادامه دادند .

معاویه روش زشتی را که همان سبّ و لعن علی (علیه السلام) در منابر بود را پی ریزی کرد . اسناد و مدارک تاریخی آن را مورخانی همچون ابن جریر و ابن اثیر و دیگران آورده اند .

در مقابل این سنت ناپسند و گناه بزرگ عده‌ای از صحابه دیندار و پرهیزگار معاویه را از آن برحذر می‌داشتند که می‌توان به نامه ام سلمه همسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و ام المؤمنین اشاره کرد که به معاویه نوشت : شما خدا و پیامبرش را بر منبرها لعن و نفرین می‌کنید ؛ چرا که لعن و نفرین علی مساوی با لعن خدا و رسول است ، من شهادت می‌دهم که خدا و رسول علی را دوست داشتند ؛ ولی معاویه به این دلسوزیها و راهنماییها توجهی نمی‌کرد و این کار زشت را ادامه داد تا زمان عمر عبد العزيز .

و نیز در کتاب الإمام الصادق علیه السلام می‌نویسد :

وذلك أن بني امية بعد أن استولوا علي الحكم كانوا حريصين علي إخفاء كل المعالم الدالة علي الإمام علي كرم الله وجهه ، وكان أنصاره وأشياعه حريصين علي أن يخفوا قبره ، حتي لا يبعث بجثمانه الطاهر الفسقة من الأمويين كما كانوا يعبثون بسبه علي المنابر ...

أن الإمام جعفر الصادق بعد أن أعلم أتباعه بمكان القبر الذي كان معلوماً عندهم ، سأل من بعض أصحابه : «ما منع الأبرار من أهل البيت من إظهار مشهده» فقال الصادق : «خذراً من بني مروان والخوارج أن تحتال في أذاه»^{٤٠} .

^{٣٩} الإمام زيد ، أبو زهرة ، ص ١٠٢ ، ط دار الفكر العربي ، مصر .

^{٤٠} الإمام الصادق ، أبو زهرة ، ص ٤٨ ، ط دار الفكر العربي ، مصر ، ١٩٩٣ م .

بنی امیه پس از به قدرت رسیدن سعی کردند تا تمامی آثار دال بر فضائل علی (علیه السلام) را مخفی بدارند و از نشر آن جلوگیری کنند تا آنجا که دوستان و یاران علی (علیه السلام) محل دفنش را آشکار نکردند ؛ زیرا می ترسیدند فاسقان اموی بر پیکر آن حضرت جسارت کنند ؛ همان طوری که ناسزاگوئی بر آن حضرت را بر بالای منابر ادامه می دادند ؛ لذا پس از آشکار شدن محل دفن به وسیله امام صادق (علیه السلام) بعضی از یاران وی سؤال کردند : چرا خوبان اهل بیت (علیهم السلام) محل دفن علی (علیه السلام) را آشکار نمی کردند ؟ فرمود : به جهت ترس از مروانیان و خوارج که مبادا به پیکر پاک آن حضرت بی احترامی کنند .

و نیز می گوید :

وهناك مثل آخر لتأثير الوقائع علي الآراء ، ما سنه معاوية من سنة سيئة وهي لعن علي سيف الإسلام علي المنابر ، فإن ذلك كان له تأثير شديد في نفوس المؤمنين ، لأن ما ثبت لعلي من سابقات مكرمات لا يمكن أن يذهب إذا وقت منافق يلعنه ، بل إن ذلك يزيد منزلة في النفوس تمكيناً ، اذ يحس النسا بغضاضة الظلم وفحش العمل ، فيلعنون في نفوسهم وفي مناجاتهم من يلعن سيف الله الذي سلّه علي الشرك ، ولذلك سادت النعمة وإن لم تتكلم الألسنة ، ولم تعلن الحروب علي من يأمرهم بلعن الإمام العالم التقي رضي الله عنه وعن آله الأطهار ، وإذا كان قد روي عن النبي صلي الله عليه وسلم أنه قال لعلي كرم الله وجهه : « لا يجبك إلا مؤمن ولا يبغضك إلا منافق » فقد علم الذين شاع بينهم خبر وصف النبوة لهؤلاء الذين سنوا سنة السوء ، وبذلك ثارت روح البغض والكرهية لملوك بني امية^{٤١} .

نمونه ای دیگر از تأثیر گذاری حوادث بر فکر و اندیشه و جهت گیری اعتقادی مسلمانان ، داستان سبّ و لعن علی (علیه السلام) به وسیله معاویه است که تأثیر سختی بر فکر و روحیه مؤمنان گذاشت ؛ زیرا امکان نداشت سوابق درخشان و فضائل علی (علیه السلام) با لعن و جسارت یک منافقی مانند معاویه از ذهن ها پاک شود ؛ بلکه سبب افزایش ارادت به علی (علیه السلام) می شد و در دل به کسی ناسزا می گفتند که چنین دستوری صادر کرده است ؛ مخصوصاً با پخش و شایع شدن این سخن رسول خدا که

^{٤١} الإمام الصادق ، ص ٩٢ .

در باره علی (علیهما السلام) فرمود: ای علی! تو را دوست نمی‌دارد مگر مؤمن و دشمن نمی‌دارد تو را مگر منافق. نتیجه این کارها و نشر این گونه سخنان چیزی نبود مگر نفرت و کینه نسبت به حکام و سلاطین بنی امیه.

و نیز در این باره که چرا از امام علی بن ابی طالب علیه السلام روایات کمی نقل شده است، می‌گوید:

وَإِذَا كَانَ لَنَا أَنْ نَتَعَرَفَ السَّبَبَ الَّذِي مِنْ أَجْلِهِ اخْتَفَى عَنْ جُمْهُورِ الْمُسْلِمِينَ بَعْضَ مَرْوِيَّاتِ عَلِيٍّ وَفَقْهِهِ ، فَإِنَّا نَقُولُ إِنَّهُ لَا بَدَّ أَنْ يَكُونَ لِلْحَكْمِ الْأُمَوِيِّ أَثْرٌ فِي اخْتِفَاءِ كَثِيرٍ مِنْ آثَارِ عَلِيٍّ فِي الْقَضَاءِ وَالْإِفْتَاءِ ، لِأَنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْمَعْقُولِ أَنْ يَلْعَنُوا عَلِيًّا فَوْقَ الْمَنَابِرِ وَأَنْ يَتْرَكُوا الْعُلَمَاءَ يَتَخَدَّثُونَ بَعْلَهُ وَيُنْقَلُونَ فَتَاوِيهِ وَأَقْوَالَهُ لِلنَّاسِ وَخُصُوصاً مَا كَانَ يَتَّصِلُ مِنْهَا بِأَسَسِ الْحَكْمِ الْإِسْلَامِيِّ^{٤٢} .

وقتی بر ما لازم است که علل مخفی بودن احادیث و علوم فقهی علی (علیه السلام) را بررسی کنیم، سزاوار است که بگوییم عامل اصلی و اساسی در پنهان نمودن و مخفی کردن آثار علی (علیه السلام) در مسائل قضاوت و حکومت و آثار فقهی، حکومت بنی امیه است؛ زیرا معقول نیست که علی (علیه السلام) را بالای منبرها لعن کنند، سپس اجازه دهند تا دانش و فتاوا و سخنان او را مخصوصاً آنچه که مربوط به اساس حکومت اسلامی است را برای مردم نقل نمایند.

٧. استاد شیخ أبو علی المؤدودی :

وی در کتاب الخلافة والملک می‌گوید :

فلما بدأ في عصر معاوية لعن سيدنا علي فوق المنابر وسبه وشمته جهاراً نهاراً ، تألم المسلمون لذلك في كل بقعة غير أن الناس سكتوا عن ذلك عن مضمض^{٤٣} .

^{٤٢} الإمام الصادق ، ص ١٢٧ .

^{٤٣} الخلافة والملک ، المؤدودی ، ص ١٠٥ ، ط الأولى ، دار القلم ، الكويت ، ١٣٩٨ هـ .

وقتی که در زمان معاویه لعن آقای ما علی (علیه السلام) بر فراز منبرها شروع شد و وی را مخفیانه و آشکارا مورد تاخت و تاز قرار دادند ، تمام مسلمانان هر کجا که بودند متأثر و ناراحت بودند ؛ ولی از ترس حکومت ساکت شدند و چیزی نگفتند .

۸. استاد کاتب عبد الرحمن الشرقاوی :

وی در کتاب خامس الخلفاء عمر بن عبد العزیز می گوید : زمانی که عمر بن عبد العزیز خلافت را به دست گرفت :

أمر الناس أن يجتمعوا في المسجد ، فلما احتشدوا أعلن أنه يمنع خطباء المساجد في كل أنحاء الدولة من سب علي وفاطمة في نهاية خطبة الجمعة ، وأمرهم أن يضعوا آخر الخطبة مكان السب ، الآية الكريمة «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»

ذلك أن معاوية بن أبي سفيان كان هو وولاته علي البلاد يسبون علي بن أبي طالب علي المنابر آخر الخطبة كل يوم جمعة ، وعتب علي معاوية في ذلك وأنكر عليه جماعة ، فأمتنع من تركه وقال : «والله لا تركته حتي يكبر عليه الصغير ويشيب علي الكبير ، فإذا ترك السنة قيل تُرُكت السنة» .

فاستمر الحال علي ذلك مدة أيام معاوية ويزيد ابنه ، وأيام مروان بن الحكم وإبنة عبد الملك وأيام ابنه الوليد وسليمان إبن عبد الملك .

فلما رفع السب وأبدله بقوله تعالي «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ ...» الآية ، همهم أهل دمشق من المسجد وهم يقولون : «تُرُكت السنة ، تركت السنة»^{۴۴} .

عمر بن عبد العزیز ، فرمانی صادر کرد تا همه ی مردم در مسجد جمع شوند ، پس از حضور مردم ، به همه اعلان کرد که خطبای مساجد در تمام کشورهای اسلامی حق ندارند علی و فاطمه (علیهما السلام)

^{۴۴} خامس الخلفاء عمر بن عبد العزیز ، الشرقاوی ، ص ۱۳۴ ، ط الأولى ، دار الكتاب العربي ، بيروت ، ۱۴۰۷ هـ .

را در پایان خطبه نماز ناسزا بگویند ، و دستور داد به جای ناسزاگویی این آیه را بخوانند : « إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ ... » و علت این دستور ، فرمانی بود که معاویه به همه کارگزارانش صادر کرده بود که در آخر خطبه‌ها نماز جمعه علی (علیه السلام) را سبّ و لعن نمایند و با این که افرادی مخالفت می‌کردند ، اعتنایی نمی‌کرد و می‌گفت : به خدا سوگند این سنت را ترک نخواهم کرد تا آن‌که با این فرهنگ بچه‌ها جوان شوند و جوانان پیر گردند و در بین مردم سنت شود که اگر روزی ترک شد بگویند سنتی از سنت‌ها ترک شد.

و لذا این روش ناپسند و زشت از زمان معاویه و پسرش شروع شد و تا زمان مروان بن حکم ، عبد الملک بن مروان و پسرانش ولید و سلیمان ادامه یافت .

وقتی که عمر بن عبد العزیز آن را تغییر داد و به جای سبّ دستور داد تا آیه قرآن خوانده شود ، مردم دمشق هنگام خارج شدن از مسجد فریاد می‌زدند : سنت ترک شد ، سنت ترک شد .

۹. دانشمند مغربی ، شیخ عبد الله بن عبد القادر التلیدی :

كان معاوية وعماله في الأقاليم والأمصار يسبون الإمام علياً رضي الله تعالى عنه ويلعنونه علي المنابر في الجمع والأعياد والمجامع والمناسبات ، ويأمرون الناس بذلك ، وينكرون علي من لم يلعنه وينل منه ، مضافاً ذلك منهم إلي محاربة وقتاله السالف قبل ذلك ، وقد صحت الأخبار بما قلناه في دواوين السنة وكتب التاريخ^{٤٥} .

معاویه و کارگزارانش در تمام سرزمین‌های اسلامی و همه شهرها ، امام علی (علیه السلام) را سبّ می‌کردند و در اجتماعات و ایام عید و هر مناسبت دیگری او را لعن و مردم را بر این کار وادار می‌کردند ، و هر کسی هم آن را انجام نمی‌داد ، سرزش می‌شد . این ظلم‌ها علاوه بر جنگ‌هایی بود که قبل از این علیه آن حضرت به راه انداخته بود ، دلایل و مدارک این حوادث در آثار و کتب روائی و تاریخی موجود می‌باشد .

^{٤٥} الأنوار الباهرة بفضائل أهل بيت النبوي والذرية الطاهرة ، ص ٤٢ ، ط الأولى ، دار ابن حزم ، بيروت ، ١٤١٧ هـ .

۱۰. شیخ حسن بن فرحان المالکی :

وی در کتاب مع سلیمان العلوان فی معاویة بن ابي سفیان در شرح روایت « لا تسبوا أصحابی »

می نویسد :

هذا الحديث فيه أبلغ ردّ علي معاوية الذي سنّ لعن علي ...^{۴۶} .

این حدیث رساترین ردّ بر معاویه‌ای است که نفرین بر علی (علیه السلام) را پایه‌گذاری کرد .

و نیز می‌گوید :

هل هناك أبلغ من بسط السيف في قتل البدرين وقتل بعض الصحابة من غيرهم ، ولعنهم

بعض أهل البدر علي المنابر وهذا ما فعله معاوية ! وولاته^{۴۷} .

آیا این کار رساتر از کشتار شرکت کنندگان در جنگ بدر و کشتن بعضی از صحابه و لعن برخی از

بدریون در منبرها نیست ، و این کاری بود که معاویه و کارگزارانش انجام دادند .

^{۴۶} مع سلیمان العلوان فی معاویة ، حسن المالکی ، ص ۳۷ ، ط الأولى ، مرکز الدراسات التاريخية ، ۱۴۲۵ هـ .

^{۴۷} مع سلیمان العلوان فی معاویة ، ص ۱۲۱ .

روایاتی در سبّ امیر المؤمنین علیه السلام توسط بنی امیه

آنچه تا کنون گذشت ، روایات و نقل سخنان علمای اهل سنت بود در اثبات این مطلب که معاویه بن اَبو سفیان ، امام علی بن اَبی طالب علیه السلام را لعن می کرده است ، روایات دیگری نیز در کتاب‌های اهل سنت یافت می شود که اختصاص به معاویه ندارد ؛ بلکه این عمل زشت را برای خاندان بنی امیه و حاکمان آن ثابت می کند . طبیعی است که برخی از علمای اهل سنت دوست نداشته‌اند که نام معاویه برده شود و لذا به جای معاویه ، نام بنی امیه را جایگزین کرده‌اند ؛ هر چند که به صورت عام شامل شخص معاویه نیز می شود .

احدی از بنی امیه بر نمی‌خواستند ، مگر این که امیر المؤمنین علیه السلام را لعن می‌کردند :

حافظ ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق می‌نویسد :

حدثنا خالد بن يزيد عن معاوية قال كان لا يقوم أحد من بني أمية إلا سب عليا فلم يسبه
عمر فقال كثير عزة :

وليت فلم تشتم عليا ولم تخف بريا ولم تقنع سجية مجرم

وقلت فصدقت الذي قلت بالذي فعلت فأضحى راضيا كل مسلم^{٤٨} .

خالد بن زید از معاویه نقل می کند : هر گاه فردی از بنی امیه از جایش حرکت می کرد ، علی (علیه السلام) را لعن می کرد ، عمر بن عبد العزیز او را لعن نکرد ؛ لذا شاعر: كثير العزة او را این گونه ستایش می کند :

تو به قدرت رسیدی و علی را سبّ و شتم نکردی و نترسیدی . تو نیک هستی و روش مجرمان را پیروی نکردی .

تو در آنچه گفתי راستگو بودی و آن را انجام دادی . پس همه مسلمانان از این کار راضی بودند .

^{٤٨} تاریخ مدینه دمشق ، ج ٥٠ ، ص ٩٦ .

ابونعیم اصفهانی در حلیة الأولیاء می نویسد :

ثنا خالد بن یزید عن جعونة قال كان لا يقوم أحد من بني أمية إلا سب عليا فلم يسبه عمر بن عبد العزيز فقال كثير عزة :

وليت فلم تشتم عليا ولم تخف برياً ولم تتبع سجية مجرم^{٤٩}

ناسزاگویی به علی (علیه السلام) تا زمان عمر بن عبد العزیز ادامه داشت :

محمد بن سعد در الطبقات الكبرى و ذهبی در سیر اعلام النبلاء می نویسند :

أخبرنا علي بن محمد عن لوط بن يحيى الغامدي قال كان الولاة من بني أمية قبل عمر بن عبد العزيز يشتمون عليا رحمه الله فلها ولي عمر أمسك عن ذلك^{٥٠} .

حاکمان بنی امیه قبل از عمر بن عبد العزیز ، به علی دشنام می دادند ؛ و وقتی که عمر به ولایت رسید از این کار دست کشید .

و نیز ذهبی در توصیف حاکمان بنی مروان می نویسد :

في آل مروان نصب ظاهر سوى عمر بن عبد العزيز ...^{٥١} .

مروانیان غیر از عمر بن عبد العزیز دشمن علی بودند .

^{٤٩} حلیة الأولیاء ، ابونعیم ، ج ٥ ، ص ٣٥٦ ، ط الثانية ، دار الکتب العلمیة ، بیروت ، ١٤٢٣ هـ .

^{٥٠} الطبقات الكبرى ، محمد بن سعد ، ج ٥ ، ص ٣٩٣ و سیر اعلام النبلاء ، ج ٥ ، ص ١٤٧ .

^{٥١} سیر اعلام النبلاء ، ج ٥ ، ص ١١٣ .

كان خلفاء بني أمية يسبون علياً رضي الله عنه من سنة إحدى وأربعين وهي السنة التي خلع الحسن فيها نفسه من الخلافة إلى أول سنة تسع وتسعين آخر أيام سليمان بن عبد الملك فلما ولي عمر أبطل ذلك وكتب إلى نوابه بإبطاله ...^{٥٢} .

خلفای بنی امیه از سال چهل ویک که سال خلع حسن بن علی از خلافت بود تا سال نودونه آخرین روزهای حکومت سلیمان بن عبد الملك و آغاز حکومت عمر بن عبد العزیز ، علی (علیه السلام) را سب و لعن می کردند *

آلوسی ، مفسر نام آور اهل سنت در تفسیر آیه : «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ ...» (النحل / ٩٠) می نویسد :

أقامها عمر بن عبد العزيز حين آلت الخلافة إليه مقام ما كانوا بنو أمية غضب الله تعالى عليهم يجعلونه في أواخر خطبهم من سب علي كرم الله تعالى وجهه ولعن كل من بغضه وسبه وكان ذلك من أعظم مآثره رضي الله تعالى عنه^{٥٣} .

عمر بن عبد العزیز ، زمانی که به خلافت رسید ، احسان و نیکوکاری را به جای ناسزاگویی به علی (علیه السلام) قرار داد و زنده کرد ، بنی امیه که غضب خداوند بر آنها باد ، در پایان خطبه های نماز جمعه تا زمان عمر بن عبد العزیز به علی (علیه السلام) ناسزا می گفتند که این از بهترین آثار و افتخار عمر بن عبد العزیز به شمار می رود .

ابن خلدون در تاریخش تصریح می کند :

وكان بنو أمية يسبون علياً فكتب عمر إلى الآفاق بترك ذلك^{٥٤} .

^{٥٢} تاریخ ابی الفداء ، فصل فی ذکر إبطال عمر بن عبد العزیز سب علی بن ابی طالب علی المنابر ، ج ١ ، ص ٢٨٧ .

^{٥٣} روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی ، آلوسی ، ج ٧ ، ص ٤٥٦ ، ط الأولى ، دار الکتب العلمیة ، بیروت ،

بنی امیه به علی (علیه السلام) ناسزا می گفتند تا این که عمر بن عبد العزیز به تمام سرزمین ها نامه نوشت و دستور به ترک آن داد .

شیخ محمد بن علی ، مشهور به ابن العمرانی در الإنباء فی تاریخ الخلفاء می نویسد :
وكان بني أمية كلهم يلعنون عليا - صلوات الله عليه وسلامه - علي المنبر ، فخذ ولي عمر بن عبد العزیز قطع تلك اللعنة^{۵۵} .

تمامی بنی امیه ، علی (علیه السلام) را بر فراز منبرها لعن می کردند ، تا زمانی که عمر بن عبد العزیز به حکومت رسید و دستور به ترک آن داد .

شهاب الدین احمد بن عبد الوهاب نویری در نهاية الأرب فی فنون الأدب در فصل بیعت عمر بن عبد العزیز می نویسد :

وكان من أول ما ابتدأ به عمر بن عبد العزیز أن ترك سب علي بن أبي طالب رضي الله عنه علي المنابر، وكان يسب في أيام بني أمية إلى أن ولي عمر فترك ذلك^{۵۶} .

نخستین کاری که عمر بن عبد العزیز انجام داد ، این بود که ناسزاگویی به علی بن ابی طالب (علیه السلام) را بر فراز منبرها ترک کرد ، در زمان بنی امیه علی (علیه السلام) را سب می کردند ؛ اما هنگامی که عمر بن عبد العزیز خلیفه شد ، آن را ترک کرد .

^{۵۴} تاریخ ابن خلدون ، ج ۳ ، ص ۷۵ .

^{۵۵} الإنباء فی تاریخ الخلفاء ، ابن العمرانی ، ص ۵۱ ، ط الأولى ، دار الآفاق العربية ، مصر ، ۱۴۱۹ هـ .

^{۵۶} نهاية الأرب فی فنون الأدب ، النویری ، ج ۲۱ ، ص ۲۱۶ ، ط الأولى ، دار الکتب العلمية ، بیروت ، ۱۴۲۴ هـ .

حافظ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء می گوید :

كان بنو أمية يسبون علي بن أبي طالب في الخطبة فلما ولي عمر ابن عبد العزيز أبطله وكتب إلى نوابه بإبطاله^{٥٧}.

بنی امیه ، به علی بن ابی طالب (علیه السلام) در خطبه های نماز دشنام می دادند ؛ اما هنگامی که عمر بن عبد العزیز به خلافت رسید ، این عمل را ترک کرد و به فرماندارانش دستور ترک آن را داد .

و نیز ابن اثیر در تاریخش می نویسد :

كان بنو أمية يسبون أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام إلى أن ولي عمر بن عبد العزيز فترك ذلك وكتب إلى العمال في الآفاق بتركه^{٥٨}.

بنی امیه به علی دشنام می دادند ؛ تا زمانی که عمر بن عبد العزیز به حکومت رسیده این کار را ترک نمود و به نقاط مختلف بخشنامه کرد که این کار را ترک کنند .

خیر الدین زرکلی در کتاب الأعلام ، در ترجمه عمر بن عبد العزیز می نویسد :

وولي الخلافة بعهد من سليمان سنة ٩٩ هـ ، فبويج في مسجد دمشق . وسكن الناس في أيامه ، فنع سب علي بن أبي طالب (وكان من تقدمه من الأمويين يسبونه على المنابر)^{٥٩} .

عمر بن عبد العزیز ، در سال ٩٩ هـ بعد از سلیمان خلافت را به دست گرفت ، مردم در مسجد دمشق با وی بیعت کردند ، مردم در زمان وی آرام بودند ، پس وی از ناسزاگویی به علی بن ابی طالب (علیه السلام) که حاکمان پیش از وی از بنی امیه بر فراز منبرها انجام می دادند ، جلوگیری کرد .

^{٥٧} تاریخ الخلفاء ، السیوطی ، ص ١٩٤ ، ط الأولى ، مصر ، دار الفجر للتراث ، ١٤٢٠ هـ .

^{٥٨} الکامل فی التاریخ ، حوادث سال ٩٩ هـ ، ج ٥ ، ص ٤٢ .

^{٥٩} الأعلام ، خیر الدین الزرکلی ، ج ٥ ، ص ٥٠ .

مغیره بن شعبه و سبّ امیر المؤمنین :

خوارزمی ، مورخ مشهور اهل سنت در مقتل الحسین علیه السلام می نویسد :

در جلسه‌ای که در حضور معاویه و امام حسن علیه السلام ، برگزار شده بود ، طرفداران بنی امیه ، یکی یکی برخاستند و هر چه از دهانشان خارج شد ، نثار امام علیه السلام کردند تا این که مغیره بن شعبه لعنة الله علیه برخاست و این چنین سخن گفت :

إن علیاً ناصب رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حیاته ، وأجلب علیه قبل موته وأراد قتله ، فعلم ذلك من أمره رسول الله ، ثم کره أن یبایع أبا بکر حتی أتى به قوداً ، ثم نازع عمر حتی همّ أن یضرب عنقه ، ثم طعن علی عثمان حتی قتله ، وقد جعل الله سلطاناً لولي المقتول فی کتابه المنزل ، فمعاویة ولي المقتول بغير حق ، فلو قتلناک وأخاک کان من الحق ، فوالله ما دم ولد علی عندنا بخیر من دم عثمان ، و ما کان الله لیجمع فیکم الملك مع النبوة^{٦٠} .

علی (علیه السلام) در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با وی دشمنی ورزید [نعوذ بالله] و قبل از مرگش اراده کشتن پیامبر را داشت ، و رسول خدا از این قضیه آگاه شد . پس از رحلت پیامبر ، با ابوبکر بیعت نکرد تا او را به اجبار آوردند ، با عمر از در ستیز وارد شد که نزدیک بود عمر گردنش را بزند ، از عثمان بدگویی کرد تا او را به قتل رسانید ؛ ولی خدا در قرآن برای هر کشته‌ای ولی و خونخواهی قرار داده است ، و معاویه ولی عثمان بود ؛ پس اگر تو و برادرت را بکشیم سزاوار خواهد بود ، به خدا سوگند خون فرزندان علی نزد ما از خون عثمان بهتر نیست ، خداوند پادشاهی و نبوت را در شما قرار نداده است .

^{٦٠} مقتل الحسین ، ج ١ ، ص ١٧٠ .

و ابن خلدون در تاریخش می‌نویسد :

كان المغيرة بن شعبة أيام امارته على الكوفة كثيرا ما يتعرض لعلی في مجالسه وخطبه و يترحم علی عثمان و يدعوله ^{٦١} .

مغیره بن شعبه در زمان حکومتش در کوفه در خطبه‌ها و مجالسش از علی بدگویی می‌کرد و برای عثمان تقاضای مغفرت می‌نمود.

و ذهبی در سیر اعلام النبلاء می‌نویسد :

كان المغيرة ينال في خطبته من علي ، وأقام خطباء ينالون منه ^{٦٢} .

مغیره در خطبه‌هایش از علی (علیه السلام) بدگویی می‌کرد ، و خطیبانی را می‌گماشت که از آن حضرت بدگویی کنند .

مروانی‌ها و ناسزاگویی به امیر المؤمنین (علیه السلام)

ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق و احمد بن حنبل در العلل می‌نویسد :

عن ابن عون عن عمير بن إسحاق قال كان مروان بن الحكم أميرا علينا ست سنين فكان يسب عليا كل جمعة على المنبر ثم عزل فاستعمل سعيد بن العاص سنتين فكان لا يسبه ثم عزل وأعيد مروان فكان يسبه فقيل يا حسن ألا تسمع ما يقول هذا فجعل لا يرد شيئا قال وكان حسن يجيء يوم الجمعة فيدخل في حجرة النبي (صلى الله عليه وسلم) فيقعد فيها فإذا قضيت الخطبة خرج فصلى ثم رجع إلى أهله ^{٦٣} .

^{٦١} تاریخ ابن خلدون ، ص ٦٠٣ .

^{٦٢} سر اعلام النبلاء ، ج ٣ ، ص ٣١ .

^{٦٣} تاریخ مدینه دمشق ، ج ٥٧ ، ص ٢٤٣ و العلل ، احمد بن حنبل ، ج ٣ ، ص ١٧٦ .

عمیر بن اسحاق می‌گوید: مروان حکم در مدت شش سالی که بر ما حکومت می‌کرد، هر جمعه در منبرش علی (علیه السلام) را سبّ می‌کرد، سپس او را عزل کردند و به مدت دو سال سعید بن عاص والی شد و جای مروان را گفت؛ ولی او علی (علیه السلام) را سبّ نمی‌کرد. به همین جهت عزل شد و مروان دوباره برگشت و بر ما والی شد و سبّ علی (علیه السلام) را شروع کرد. به امام مجتبی (علیه السلام) گفتند: مگر نمی‌شنوی که چه می‌گویند؟ امام اعتنا نمی‌کرد. آن حضرت روز جمعه به مسجد می‌آمد و به دورن حجره پیامبر می‌رفت و همان جا می‌نشست، پس از اتمام خطبه جمعه بیرون می‌آمد و نمازش را می‌خواند و به منزلش برمی‌گشت.

سیوطی در تاریخ الخلفاء می‌نویسد:

عن عمیر بن إسحاق قال: كان مروان أميراً علينا فكان يسب علياً كل جمعة على المنبر وحسن يسمع فلا يرد شيئاً ثم أرسل إليه رجلاً يقول له بعلي وبعلي وبعلي وبك وبك وما وجدت مثلك إلا مثل البغلة يقال لها من أبوك؟ فتقول أمي الفرس فقال له الحسن: أرجع إليه فقل له إني والله لا أحو عنك شيئاً مما قلت بأن أسبك ولكن موعدي وموعدك الله^{٦٤}.

از عمیر بن بن اسحاق نقل شده است که گفت: فرمانده و امیر بر ما مروان حکم بود که در هر جمعه بر فراز منبر علی (علیه السلام) سبّ و لعن می‌کرد، فرزندش امام حسن می‌شنید؛ ولی سخنی نمی‌گفت، مروان کسی را فرستاد که در حضور امام از خودش و پدرش بدگویی کرد و گفت: مانند تو نیافتم مگر استر و اسب، از او پرسیدند پدرت کیست؟ گفت: اسب. امام مجتبی (علیه السلام) فرمود: برو به مروان بگو من پاسخی نمی‌دهم و همانند تو فحش نمی‌دهم تا آثار خطا و گناهانت محو شود؛ بلکه دیدار و وعده من و تو قیامت در محضر خداوند است.

^{٦٤} تاریخ الخلفاء، ترجمه امام حسن علیه السلام.

لکنت زبان ، هنگام ناسزاگویی به امیر المؤمنین (علیه السلام) :

ابن اثیر و بلاذری به نقل از عبد الله بن عبید الله می نویسند :

وكان أبي إذا خطب فنال من علي رضي الله عنه تلجلج فقلت يا أبت إنك تمضي في خطبتك فإذا أتيت علي ذكر علي عرفت منك تقصيرا ؟ قال : أو فطنت لذلك ؟ قلت : نعم . فقال يا بني إن الذين حولنا لو يعلمون من علي ما نعلم تفرقوا عنا إلى أولاده^{٦٥} .

پدرم هر گاه خطبه می خواند و در آن می خواست از علی (علیه السلام) بدگویی کند ، زبانش می گرفت ، پرسیدم : چرا در خطبه ات وقتی که از علی (علیه السلام) می خواهی سخن بدگویی کلام و سخت نارسا می شود ؟ گفت : تو این موضوع را فهمیده ای ؟ گفتم : آری ، گفت : فرزندم ! اگر آنچه از فضائل علی (علیه السلام) ما می دانیم ، این مردم بدانند از اطراف ما پراکنده شده و به فرزندان علی روی خواهند آورد .

علی (علیه السلام) را در منابر شرق و غرب عالم لعن می کردند :

یاقوت حموی ، تاریخ نویس مشهور اهل سنت می نویسد :

لعن علي بن أبي طالب ، رضي الله عنه ، على منابر الشرق والغرب ... منابر الحرمين مكة والمدينة^{٦٦} .

علی (علیه السلام) را بر منبرهای شرق و غرب و منبرهای مکه و مدینه لعن می کردند .

^{٦٥} الكامل فی التاريخ ، حوادث سال ١٠٠ هـ ، ج ٥ ، ص ٤٢ و انساب الأشراف ، ج ٨ ، ص ١٩٥ .

^{٦٦} معجم البلدان ، ج ٣ ، ص ١٩١ .

ناسزا گویی به علی (علیه السلام) بر فراز هفتاد هزار منبر :

زمخشری ، مفسر و ادیب نام آور اهل سنت می نویسد :

إنّه كان في أيام بني أمية أكثر من سبعين ألف منبر يلعن عليها علي بن أبي طالب بما سنّه لهم معاوية من ذلك^{٦٧}.

در زمان بنو امیه ، بیش از هفتاد هزار منبر وجود داشت که در آن علی (علیه السلام) به پیروی از سنتی که معاویه بنا کرده بود ، لعن می شد .

تواتر اخبار ناسزاگویی بنی امیه :

شیخ محمود سعید بن ممدوح ، بعد از نقل روایات و نصوصی در وقائع سبّ امیر المؤمنین علیه السلام می گوید :

الآثار في هذه الجريمة البشعة وأخبارها الشنيعة متواترة ، وهذه عظيمة تصغر عندها العظام ، وجريمة تصغر عندها الجرائم وشنيعة تتلاشي أمام بشاعتها الشنائع .

غاية التبجيل ، محمود سعید ، ص ۲۸۳ ، ط الأولى ، مكتبة الفقيه ، الإمارات ، ۱۴۲۵ هـ .

دلایل و شواهد بر این گناه و خطای زشت بی شمار و متواتر است . ومی توان گفت که این جنایت خشن به اندازه‌ای سنگین است که دیگر جنایات بزرگ در برابرش کوچک و غیر قابل دیدن است .

ناسزا گویی به اهل بیت علیهم السلام برای تقرب به دشمنان آنان :

قال أخبرنا مالك بن إسماعيل قال حدثنا سهل بن شعيب النهمي وكان نازلا فيهم يؤمهم عن أبيه عن المنهال يعني بن عمرو قال دخلت على علي بن حسين فقلت كيف أصبحت أصلحك الله فقال ما كنت أرى شيئا من أهل المصر مثلك لا يدري كيف أصبحنا فأما إذ لم تدر أو تعلم

^{٦٧} ربيع الأبرار ، ج ۲ ، ص ۱۸۶ و النصايح الكافية ، محمد بن عقيل ، ص ۷۹ به نقل از سيوطي .

فسأخبرك أصبحنا في قومنا بمنزلة بني إسرائيل في آل فرعون إذ كانوا يذبحون أبناءهم ويستحيون نساءهم وأصبح شيخنا وسيدنا يُتقرب إلى عدونا بثتمه أو سبه على المنابر^{٦٨}.

منهال بن عمرو می گوید : به نزد علی بن الحسین (امام سجاد علیه السلام) رفتم و عرضه داشتم : چگونه صبح کردید (حال شما چگونه است) خداوند کار شما را اصلاح نماید ؛ فرمودند : گمان نمی کردم که بزرگی از بزرگان شهر نداند حال ما چگونه است ؛ حال که نمی دانی برای تو خواهم گفت : ما در بین قوم خویش ، مانند بنی اسرائیل در بین فرعونیان شده ایم ؛ که فرزندانشان را می کشتند و زنانشان را زنده می گذاشتند ؛ و به خاطر نزدیکی به دشمنان ما ، بر روی منبرها از بزرگ و سرور ما (علی بن ابی طالب) بدگویی کرده به ایشان جسارت می کنند .

نقل فضائل امیر المؤمنین (علیه السلام) با سب آن حضرت جمع نمی شود :

امام محمد بن ابراهیم الوزير الیمانی ، در هنگام نقل فضائل جماعتی از روایت و محدثین می نویسد :
روایتهم لفضائل علی علیه السلام وفضائل أهل البيت في أيام بني أمية وهو عليه السلام -
حاشا مع ذلك - یلعن علی المنابر ولا یروی فضائله إلا من خاطر بروحه^{٦٩} .

سخن گفتن از فضائل علی و اهل بیت (علیهم السلام) در زمان بنی امیه و سلطنت آنان امری غیر ممکن و متضاد بود ؛ چرا که بنی امیه وی را بر فراز منبرها لعن می کردند و نقل فضائل با سب و لعن جمع نمی شود .

^{٦٨} الطبقات الكبرى ، محمد بن سعد ، ج ٥ ، ص ٢٢٠ و تهذیب الکمال ، مزی ، ج ٢٠ ، ص ٤٠٠ ترجمه امام علی بن الحسین و المنتخب من ذیل المذیل ، محمد بن جریر طبری ، ص ١٢٠ .

^{٦٩} العواصم والقواصم فی الذب عن سنة أبي القاسم ، ابن الوزير ، ج ٢ ، ص ٤٠٠ ، ط الثالثة ، مؤسسه الرسالة ، بیروت ، ١٤١٥ هـ

بنی امیه ، سزاوار سرزنش :

دکتر فرحان المالکی می گوید :

فبنو أمية اذن يستحقون الذم لأنهم لم يغسموا ألسنتهم في البحث فقط ، وإنما تجاوزوا ذلك إلى اللعن علي المنابر وسفك الدماء ، و فرضوا هذا الظلم علي الأمة حتي جاءت الأجيال تعتقد أنهم مأجورون علي هذا!^{۷۰}

پس به همین جهت بنی امیه سزاوار سرزنش و مذمت هستند ؛ زیرا آنان فقط به بد گویی علی (علیه السلام) اکتفا نکردند ؛ بلکه بر بالای منبرها علی (علیه السلام) را لعن کرده و به خونریزی و کشتار اهل بیت (علیهم السلام) و یارانش دست زدند و این ستم را بر همه امت لازم و واجب دانستند تا آن جا که نسل های بعد آن ها را به خاطر این عمل مأجور دانستند .

استواری حکومت بنی امیه با ناسزاگویی به امیر المؤمنین علیه السلام :

ابن عساکر ، به نقل از امام سجاد علیه السلام می نویسد :

قال مروان بن الحكم ما كان في القوم أحد أدفع عن صاحبنا من صاحبكم يعني عليا عن عثمان قال قلت فما لكم تسبوننه علي المنبر قال لا يستقيم الأمر إلا بذلك.^{۷۱}

مروان بن حکم به من گفت که در میان مردمان کسی نبود که از صاحب ما (عثمان) مانند صاحب شما (علی) دفاع کند ؛ گفتم : پس برای چه از او بر روی منبر ها بدگویی می کنید ؟ گفت : حکومت به جز این راه پا بر جا نمی ماند .

^{۷۰} مع سليمان العلوان في معاوية ، ص ۳۵ .

^{۷۱} تاریخ مدینة دمشق ، ج ۴۲ ، ص ۴۳۸ و الصواعق المحرقة ، ابن حجر هیثمی ، ص ۳۳ و النصائح الکافیة ، محمد بن عقیل ، ص ۱۱۴ از دار قطنی و شرح نهج البلاغة ، ج ۱۳ ، ص ۲۲۰ .

و بلاذری می نویسد :

قال مروان لعلی بن الحسین : ما كان أحد أكف عن صاحبنا من صاحبكم . قال : فلم تثتمونه علی المنابر ؟ !! قال : لا یستقیم لنا هذا إلا بهذا !!^{۷۲} .

مروان به علی بن الحسین گفت : کسی نبود که مانند صاحب شما از صاحب ما دفاع کند ؛ علی بن الحسین پاسخ داد : پس چرا او را بر روی منبرها لعن می کنید ؟ گفت : کار ما جز با این کار برجا نمی ماند .

تحریف روایت منزلت :

خطیب بغدادی در تاریخ بغداد می نویسد :

قال إسماعیل بن عیاش : رافقت حریرا من مصر الی مکة فجعل یسب علیا ویلعنه ، وقال لی : هذا الذی یرویة الناس ان النبی (ص) قال لعلی : «انت منی بمنزلة هارون من موسی» حق ، ولكن اخطا السامع .

قلت : فما هو ؟ قال : إنما هو : «أنت منی بمكان قارون من موسی» ، قلت : عمّن ترویة ؟ قال : سمعت الولید بن عبد الملك یقوله علی المنبر.^{۷۳}

اسماعیل بن عیاش گفته است : با حریر از مصر تا مکه همراه بودم ؛ پس از علی بد گفته و حضرت را لعن می کرد ؛ و به من گفت : این روایتی که برای مردم نقل می کنی که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به علی به می گفت : «جایگاه تو نسبت به من مانند جایگاه هارون نسبت به موسی است» این سند درست است اما شنونده اشتباه کرده است !!!

^{۷۲} أنساب الأشراف ، ص ۱۸۴ .

^{۷۳} تاریخ بغداد ، ج ۸ ، ص ۲۶۲ و تاریخ مدینة دمشق ، ج ۱۲ ، ص ۳۴۹ و تهذیب الکمال ، مزی ، ج ۵ ، ص ۵۷۷ و تهذیب التهذیب

، ابن حجر ، ج ۲ ، ص ۲۰۹ و تاریخ الإسلام ، ذهبی ، ج ۱۰ ، ص ۱۲۲ و میزان الاعتدال ، ذهبی ، ج ۳ ، ص ۳۸۹ شماره : ۶۸۹۴ .

گفتم پس درست آن چیست ؟ گفت : پیغمبر گفته اند « جایگاه تو نسبت به من مانند جایگاه قارون نسبت به موسی است»!!! ؛ گفتم این را از چه کسی نقل می کنی ؟ گفت : این را از ولید بن عبد الملک شنیده ام که آن را بالای منبر می گفت !!!

تهمت خیانت به امیر المؤمنین علیه السلام:

سمهودی در وفاء الوفاء می نویسد :

حدثنا هارون ابن عبد الملك بن الماجشون أن خالد بن الوليد بن الحارث بن الحكم بن العاص وهو ابن مطيرة قام على منبر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوم الجمعة فقال : لقد استعمل رسول الله على ابن ابى طالب رضى الله تعالى عنه وهو يعلم أنه خائن ، ولكن شفعت له ابنته فاطمة رضى الله عنها .

وداود بن قيس في الروضة فقال : أس أي يسكته .

قال : فرّق الناس قيصاً كان عليه شقائق حتى وتروه وأجلسوه وحذراً عليه منه، وقال رأيت كفاً خرجت من القبر قبر رسول الله صلى الله عليه وآله وهو يقول: كذبت يا عدوّ الله كذبت يا كافر، مراراً.^{٧٤}

حارث بن حکم بن عاص (فرزند مطیره) در روز جمعه بر روی منبر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایستاده و گفت : رسول خدا علی بن ابی طالب را به کار گمارد با این که می دانست او خیانت کار است ؛ اما دخترش فاطمه واسطه او برای این کار شد .

داوود بن قیس نیز در مسجد رسول خدا بود : پس به او اشاره کرد که ساکت باش .

^{٧٤} وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى ، ج ٤ ، ص ٣٥٦ و ینایع المودة ، ج ٢ ، ص ٣٧٢ ، به نقل از أبی الحسن یحیی در کتاب أخبار

اما مردم پيراهنی را كه بر تن او (خالد بن ولید) بود پاره كردند تا اينكه او را لخت كرده و نشاندهند
اما بر وی نگران بودند ؛ پس دستي از قبر رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم بيرون آمده و می گفت :
ای دشمن خدا دروغ گفتي ای كافر و چندین بار این كلام را تكرر كرد .

تهمت ارتداد به امير المؤمنين عليه السلام:

ابن أبي الحديد شافعی در شرح نهج البلاغه ، ج ۴ ، ص ۶۳ به نقل از استادش ابو جعفر اسکافی

می نویسد :

أن معاوية وضع قوما من الصحابة وقوما من التابعين على رواية أخبار قبيحة في علي عليه
السلام ، تقتضي الطعن فيه والبراءة منه ، وجعل لهم على ذلك جعلاً يرغب في مثله ، فاختلقوا
ما أرضاه ، منهم أبو هريرة وعمرو بن العاص والمغيرة بن شعبة ، ومن التابعين عروة بن الزبير .

معاويه ، گروهی از صحابه و تابعین را گماشت تا روایات و احادیث دروغینی كه بیانگر نقض و
بیزاری جستن از علی (علیه السلام) باشد ، بسازند . و حقوقتی هم برای آنان مقرر كرد كه از این افراد
ابوهریره ، عمروعاص ، مغیره بن شعبة ، از اصحاب و عروة بن زبیر از تابعان می باشد .

بعد در ادامه می نویسد :

روى الزهري أن عروة بن الزبير حدثه ، قال : حدثتني عائشة قالت : كنت عند رسول الله
إذ أقبل العباس وعلي ، فقال : يا عائشة ، إن هذين يموتان علي غير ملتي أو قال ديني .

زهري روایت كرده است كه عروة بن زبير برای او نقل كرد كه عایشه به من گفت : من پیش رسول
خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) بودم ، در همان عباس و علی عليه السلام وارد شد . رسول خدا (صلى
الله عليه وآله وسلم) فرمود : " ای عایشه ! این دو نفر در حالی از دنیا می رود كه بر غیر ملت و یا دین
من هستند " .

عباس و علی (علیه السلام) از اهل آتش هستند!

ابن ابی الحدید شافعی می نویسد :

وروی عبد الرزاق عن معمر ، قال : كان عند الزهري حديثان عن عروة عن عائشة في علي عليه السلام ، فسألته عنهما يوما ، فقال : ما تصنع بهما وبحديثهما ! الله أعلم بهما ، إني لأتبعهما في بني هاشم . قال : فأما الحديث الأول ، فقد ذكرناه ، وأما الحديث الثاني فهو أن عروة زعم أن عائشة حدثته ، قالت : كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم إذ أقبل العباس وعلي ، فقال : (يا عائشة ، إن سرك أن تنظري إلى رجلين من أهل النار فانظري إلى هذين قد طلعا) ، فنظرت ، فإذا العباس وعلي بن أبي طالب .

عبد الرزاق از معمر نقل کرده است که گفت : نزد زهری دو حدیث به نقل از عروه و از عایشه در باره علی وجود داشت ، و لذا من از وی در باره آن دو حدیث سؤال کردم ، گفت : با این دو حدیث و راویان آن چه کار بکنم ، خدا از آن دو نفر آگاه تر است ، من رابطه این دو نفر را با به بنی هاشم خوب نمی دانم . اما حدیث اول که گذشت (روایت قبلی) و اما حدیث دوم این است که : عروه می گوید : از عایشه شنیدم که گفت : نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بودم ، فرمود : ای عایشه ! اگر دوست داری دو نفر از اهل آتش را ببینی ، پس به این دو نفر بنگر ، نگاه کردم دیدم عباس و علی وارد شدند .

علی (علیه السلام) سب بروز فاجعه در مدینه :

ابن ابی الحدید به نقل از استادش ابو جعفر اسکافی می نویسد :

لما قدم أبو هريرة العراق مع معاوية عام الجماعة ، جاء إلى مسجد الكوفة ، فلها رأى كثرة من استقبله من الناس جثا على ركبتيه ، ثم ضرب صلته مرارا ، وقال : يا أهل العراق ، أتزعمون أنني أكذب على الله وعلى رسوله ، وأحرق نفسي بالنار ! والله لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : (إن لكل نبي حرما ، وإن حرمي بالمدينة ، ما بين عير إلى ثور ، فمن

أحدث فيها حدثا فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين) ، وأشهد بالله أن عليا أحدث فيها :
فلما بلغ معاوية قوله أجازته وأكرمه وولاه إمارة المدينة^{٧٥} .

وقتی ابو هريره در سال خشکسالی همراه با معاويه به عراق آمد ، به مسجد کوفه آمده و وقتی که جمعیت زیاد استقبال کننده از خویش را دید ، دوزانو نشست و سپس چند بار دست بر سر کچل خویش کشیده و گفت : ای اهل عراق ؛ آیا گمان دارید که من به خدا و رسول خدا دروغ می بندم و خود را با آتش می سوزانم ؟ قسم به خدا از رسول خدا صلی الله علیه (وآله) وسلم شنیدم که می گفت : هر پیامبری حرمی دارد و حرم من مدینه است ؛ از بین منطقه غیر تا ثور ؛ پس هرکس که در آن سبب بروز فاجعه شود لعنت خداوند ملائکه و همه مردمان بر او باد ؛ و خدا را شاهد می گیرم که علی در مدینه سبب بروز فاجعه شده است !!!

وقتی که این خبر به معاویه رسید ، او را جایزه داده و گرامی داشته و او را حاکم بر مدینه قرار داد .

چهار صد هزار درهم جایزه جعل حدیث در مذمت امیر المؤمنین علیه السلام:

ابن ابی الحدید به نقل از استادش ابوجعفر اسکافی می نویسد :

أن معاوية بذل لسمره بن جندب مائة ألف درهم حتى يروي أن هذه الآية نزلت في علي (ع) (ومن الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا ويشهد الله عليما في قلبه وهو ألد الخصام . وإذا تولى سعى في الارض ليفسد فيها ويهلك الحرث والنسل والله لا يحب الفساد) . وأن الآية الثانية نزلت في ابن ملجم وهي قوله تعالى : (ومن الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضاة الله) فلم يقبل ، فبذل له مائتي ألف درهم ، فلم يقبل ، فبذل له أربعمائة ألف درهم فقبل .

استجاب لمعاوية جمع من الصحابة والتابعين ، فأصابوا من دنيا معاوية العريضة . وخالفه آخرون ، فأصابهم التشريد والتقتيل ، ووقعت بين الطرفين معارك ضارية كانت نتائجها آلاف الاحاديث الموضوعية التي ورثناها اليوم من جانب ، ومن جانب آخر آلاف الضحايا البريئة من

^{٧٥} شرح نهج البلاغه ، ج ٤ ، ص ٦٧ .

خيار المسلمين . وكان سمرة هذا ممن امثل أوامر معاوية ، فأصاب الامرة في البصرة فأسرف في قتل من خالفه^{٧٦}

معاويه به سمرة بن جندب صد هزار درهم داد تا اينکه روايتی جعل کند که اين آيه که « ومن الناس من يعجبك قوله ... » در مورد علی نازل شده است و نیز آيه « ومن الناس من يشرى نفسه ... » در مورد ابن ملجم ؛ اما او قبول نکرد ؛ پس چهار صد هزار درهم ديگر به او داد و او قبول کرد .

عده ای از مهاجرين و انصار ، به در خواست معاويه پاسخ مثبت دادند و از دنياي بزرگ معاويه بهره مند شدند ؛ اما عده ای ديگر با او مخالفت کردند ، و دچار تباعد و کشتار شدند ؛ و بين دو گروه درگيري های سختی درگرفت که نتیجه آن از یک سو هزاران روايت جعلی بود که ما آن ها را به ارث برده ايم ؛ و از سوی ديگر هزاران قربانی بی گناه از خوبان مسلمانان ؛ اين سمرة که در مورد او گفتيم از کسانی بود که دستور معاويه را اطاعت کرد ، پس به حکومت بصره رسیده و در کشتن مخالفينش خونريزی بسیار کرد .

نزول آيه «تولى كبره» در مذمت علی (عليه السلام)

عن الزهري قال كنت عند الوليد بن عبدالمك فثلا هذه الآية والذي تولى كبره منهم له عذاب عظيم قال نزلت في علي بن أبي طالب كرم الله وجهه قال الزهري أصلح الله الأمير ليس كذا أخبرني عروة عن عائشة رضي الله تعالى عنها قال وكيف أخبرك قال أخبرني عروة عن عائشة رضي الله تعالى عنها أنها نزلت في عبدالله بن أبي سلول المنافق^{٧٧} .

از زهري روايت شده است که گفت : نزد وليد بن عبد الملک بودم ؛ پس اين آيه را خواند که « والذي تولى كبره منهم له عذاب عظيم » گفت : اين آيه در مورد علی نازل شده است ؛ زهري گفت : خداوند گره از کار امير بگشايد ؛ اينچنين نيست ؛ عروه در اين زمينه از عايشه برای من روايت کرده

^{٧٦} شرح نهج البلاغه ، ج ٤ ، ص ٧٣ .

^{٧٧} حلية الأولياء ، ابونعيم اصفهانی ، ترجمه زهري ، ج ٣ ، ص ٣٦٩ .

است ؛ ولید گفت : چه گفته است ؟ پاسخ داد : او گفته است که در مورد عبد الله بن ابي سلول منافق نازل شده است .

کشتن هر کودکی که نامش علی باشد :

دشمنی با امیر المؤمنین علیه السلام تا جایی ادامه یافت که نامگذاری به نام آن حضرت در جامعه ممنوع شد و هر کس نامش علی بود ، کشته می شد .

مزی در تهذیب الکمال و ذهبی در سیر اعلام النبلاء می نویسند :

وقال سلمة بن شبيب سمعت أبا عبد الرحمن المقرئ يقول كانت بنو أمية إذا سمعوا بمولود اسمه علي قتلوه فبلغ ذلك رباحا فقال هو علي وكان يغضب من علي ويجرح علي من سماه به^{٧٨} .

بنی امیه وقتی می شنیدند که نوزادی نامش علی است او را می کشتند ؛ این خبر به رباح رسید ؛ که نام او علی بود ؛ اما از نام علی بدش می آمد و کسی را که او را به این نام صدا می زد زخمی می کرد .

این سنت زشت تا جایی ادامه یافت که هر کس نامش «علی» بود ، از نامش خجالت می کشید .

ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان می نویسد :

علي بن الجهم السلمي: ... مشهوراً بالنصب كثيراً الحط على علي وأهل البيت وقيل أنه كان يلعن أباه لم سماه علياً^{٧٩} .

علی بن جهم سلمی : ... مشهور به دشمنی با اهل بیت است ؛ و بسیار بر علی و اهل بیت خورده می گرفت ؛ و پدر خودش را نفرین می کرد که چرا او را علی نامگذاری کرده است .

^{٧٨} تهذیب الکمال ، ج ٢٠ ، ص ٤٢٩ ، ترجمة علی بن رباح و سیر اعلام النبلاء ، ج ٥ ، ص ١٠٢ و ج ٧ ، ص ٤١٢ .

^{٧٩} لسان المیزان ، ج ٤ ، ص ٢١٠ .

کشتن و زندانی کردن شیعیان در تمامی شهرها :

ابن ابی الحدید شافعی در شرح نهج البلاغه می نویسد :

أنّ أبا جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام قال لبعض أصحابه: يا فلان! ما لقينا من ظلم قریش إیانا وتظاهرهم علينا، وما لقي شیعتنا ومحبّونا من الناس ... فقتلت شیعتنا بكلّ بلدة، وقطعت الأیدی والأرجل علی الظنّة، وكان من یذكر بحبنا والانقطاع إلینا، سُجن، أو نُهب ماله، أو هُدمت داره.^{۸۰}

ابو جعفر محمد بن علی باقر (امام محمد باقر) علیه السلام به یکی از یاران خویش فرمودند : ای فلانی ؛ ما از ظلم قریش نسبت به خودمان و دشمنی ایشان با ما چه ها کشیدیم ! و شیعیان ما و دوست داران ما در بین مردم نیز چه ها کشیده اند ! ... پس شیعیان ما را در هر شهری کشتند ؛ و دست ها و پاها را به خاطر اتهام (به شیعه بودن) قطع کردند . و هر کس که مشهور به دوست داشتن ما و ارتباط با ما بود زندانی می شد و یا مال او به غارت می رفت و یا خانه اش ویران می گشت .

و نیز ابن ابی الحدید می نویسد :

كتب معاوية نسخة واحدة الى عماله بعد عام المجاعة أن برئت الذمة ممن روی شیئا من فضل ابی تراب واهل بيته فقامت الخطباء في كل كورة وعلى كل منبر يلعون عليا ويبرءون منه ويقعون فيه وفي أهل بيته وكان أشدّ الناس بلاء حينئذ أهل الكوفة؛ لكثرة من بها من شيعة علي عليه السلام، فاستعمل عليهم زياد بن سمیة وضمّ إليه البصرة فكان يتبع الشيعة وهو بهم عارف لأنّه كان منهم أيام علي عليه السلام، فقتلهم تحت كلّ حجر ومدر، وأخافهم، وقطع الأیدی والأرجل، وسمل العيون، وصلبهم على جذوع النخل وطرفهم وشردهم عن العراق، فلم یبق بها معروف منهم.^{۸۱}

^{۸۰} شرح نهج البلاغه ، ج ۱۱ ، ص ۴۳ .

^{۸۱} شرح نهج البلاغه ، ج ۱۱ ، ص ۴۴ و النصایح الکافیة ، محمد بن عقیل ، ص ۷۲ .

معاویه بعد از سال خشکسالی ، نامه ای به یکی از کارگزاران خویش نوشت که هرکس که چیزی از فضیلت های ابو تراب (امیر مومنان علی علیه السلام) و خاندان او را نقل کند ، در مقابل او هیچ گونه مسئولیتی شما را تهدید نمی کند (هرچه با وی کردید جایز است) ؛ پس سخنرانان در هر منطقه و بر هر منبری علی را لعن کرده و از او بیزای می جستند و به او و اهل بیت او دشنام می دادند ؛ و بیچاره ترین مردمان در آن زمان مردم کوفه بودند ؛ زیرا شیعه علی علیه السلام در آن شهر زیاد بود ؛ پس معاویه زیاد بن سمیه را حاکم بر آنجا قرار داده و بصره را نیز تحت امر او قرار داد ؛ او به دنبال شیعیان می گشت - او شیعیان را می شناخت ، زیرا در زمان خلافت علی علیه السلام از طرفداران او بود - پس ایشان را حتی در زیر هر سنگ و کلوخی پیدا کرده و می کشت ؛ و یا تهدید می کرد ؛ و دست ها و پا ها را جدا کرده و چشم ها را کور می نمود ؛ و ایشان را بر تنه های درخت خرما به دار می کشید ؛ و یا از عراق بیرون می کرد ؛ تا جایی که کسی از شیعیان شناخته شده در عراق باقی نماند .

سزای مقاومت کنندگان در برابر ناسزاگویی به امیر المؤمنین علیه السلام :

در دوران بنی امیه ، نه تنها خود آنها امیر المؤمنین علیه السلام را در منابر و خطبه‌های نماز جمعه لعن می‌کردند ؛ بلکه حتی اگر کسی از این کار امتناع می‌کرد و به امیر المؤمنین ناسزا نمی‌گفت ، او را مورد اذیت و آزار قرار می‌دادند ؛ تا جایی که در بسیاری جان وی را نیز می‌گرفتند .

کشتن نسائی به خاطر نقل فضائل امیر المؤمنین علیه السلام :

نسائی ، از برجسته‌ترین علما و محدثین اهل تسنن است که کتاب «سنن» وی یکی از صحاح سته اهل سنت به شمار می‌رود . مزی در ترجمه وی می‌گوید :

أحد الأئمة المبرزين والحفاظ المتقنين والأعلام المشهورين^{۸۲} .

او یکی از پیشوایان برجسته و حافظان استوار و بزرگان مشهور بود .

و ابن کثیر در باره او می‌گوید :

الإمام في عصره ، والمقدم على أضرابه وأشكاله وفضلاء دهره ، رحل إلى الآفاق^{۸۳} .

پیشوای زمان خویش ، و کسی که بر همشغلان و همظران و بزرگان زمان خویش پیشی گرفت ؛ و به شهرهای مختلف مسافرت کرد .

وی کتابی دارد به نام خصائص امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) که در آن فضائل امیر المؤمنین علیه السلام را نقل کرده است . انگیزه وی از تألیف این کتاب این بوده است که وقتی وی وارد دمشق شد ، دید که مردم از علی (علیه السلام) متنفر هستند و از آن حضرت بدگویی می‌کنند ، شروع به نوشتن این کتاب کرد ؛ چنانچه ابن کثیر سلفی می‌نویسد :

وأنه إنما صنف الخصائص في فضل علي وأهل البيت ، لأنه رأى أهل دمشق حين قدمها في سنة ثنتين وثلاثمائة عندهم نفرة من علي^{۸۴} .

^{۸۲} تهذيب الكمال ، ج ۱ ، ص ۳۲۹ .

^{۸۳} البداية والنهاية ، ج ۱۱ ، ص ۱۲۳ .

او کتاب خصائص را در برتری علی و اهل بیت او نوشت ؛ زیرا او مردمان دمشق را در سال ۳۰۲ دید که از علی نفرت دارند .

اما از آن جایی که مردم دمشق به پیروی از همان سنتی که معاویه پایه گذارش بود ، به بدگویی از امیر المؤمنین علیه السلام خو گرفته و با تنفر از آن حضرت بزرگ شده بودند ، نتوانستند تحمل کنند که کسی در فضائل آن حضرت کتابی بنویسد ؛ اما در آن اثری از فضائل معاویه دیده نشود ؛ از این رو از نسائی خواستند که در فضائل معاویه نیز کتابی بنویسد ؛ اما وقتی با مقاومت نسائی روبرو شدند ، چنان او را کتک زدند که از دنیا رفت .

علامه ابن جوزی و بسیار دیگر از بزرگان اهل تسنن در سبب کشته شدن نسائی می گوید :

إِنَّ النَّسَائِيَّ خَرَجَ مِنْ مِصْرَ فِي آخِرِ عَمْرِهِ إِلَى دِمَشْقَ ، فَسُئِلَ بِهَا عَنْ مَعَاوِيَةَ وَمَا جَاءَ فِي فَضَائِلِهِ ! فَقَالَ : لَا يَرْضَى رَأْسًا بِرَأْسٍ حَتَّى يَفْضَلَ ! فَمَا زَالُوا يَدْفَعُونَ فِي خَصِيَّتِهِ حَتَّى أُخْرِجَ مِنَ الْمَسْجِدِ وَحُمِلَ إِلَى الرَّمْلَةِ أَوْ مَكَّةَ فَتُوفِيَ بِهَا^{۸۵} .

نسایی در آخر عمر خویش از مصر به دمشق رفت ؛ پس در آنجا از او در مورد معاویه و فضیلت های او سوال کردند ؛ پس گفت : آیا به این که او را هم شان علی دانستید راضی نشدید ، حال می خواهید او را از علی برتر کنید ؟

پس آنقدر به بیضه او زدند تا او را از مسجد بیرون کردند ؛ او را به رمله یا مکه بردند و در آنجا از دنیا رفت .

و ابن کثیر می گوید :

^{۸۴} البداية والنهاية ، ج ۱۱ ، ص ۱۴۱ .

^{۸۵} المنتظم ، ج ۶ ، ص ۱۳۱ و تذكرة الحفاظ ، ذهبي ، ج ۲ ، ص ۷۰۰ و سير أعلام النبلاء ، ذهبي ، ج ۱۴ ، ص ۱۳۲ و تهذيب الكمال ، مزي ، ج ۱ ، ص ۱۳۲ و ...

ودخل دمشق فسأله أهلها أن يحدّثهم بشئ من فضائل معاوية ، فقال : أما يكفي معاوية أن يذهب رأساً برأس حتى يروى له فضائل ! فقاموا إليه فجعلوا يطعنون في خصيئته حتى أخرج من المسجد^{٨٦} .

او به دمشق رفت ؛ پس اهل شام از او خواستند که در مورد فضیلت های معاویه برای ایشان سخن گوید ؛ گفت : آیا برای معاویه بس نبود که همسنگ علی شد ؟ حال می خواهد برای او فضیلت نیز نقل کنند ؟ پس به او هجوم آورده آن قدر به بیضه او زدند تا از مسجد بیرونش کردند .

قطع کردن ظهیر الدین اردبیلی به خاطر عدم اعتقاد به وجوب مدح صحابه :

ابن عماد حنبلی در شذرات الذهب می نویسد :

ظهیر الدین الأردبیلی الحنفی الشهیر بالقاضی زاده ... کان عالماً كاملاً صاحب محاوره ووقار وهیبة وفصاحت و كانت له معرفة بالعلوم خصوصاً الأبناء والشعر و كان يكتب الخط الحسن ... قال أن مدح الصحابة علي المنبر ليس بفرض ولا يخل بالخطبة فقبض عليه مع أحمد باشا الوزير يوم الخميس عشرين ربيع الثاني و قطع (قطع) رأس صاحب الترجمة [ظهیر الدین] وعلق (علقت) علي باب زويلة بالقاهرة^{٨٧} .

ظهیر الدین اردبیلی حنفی مشهور به قاضی زاده ... او عالم کامل و صاحب سخن و وقار و هیبت و فصاحت بود و با علوم مخصوصاً انشا و شعر آشنایی داشت و خطش نیکو بود ...

او گفت که ستایش کردن از صحابه بر روی منبر (جمعه) واجب نیست و نگفتن آن به خطبه صدمه ای نمی زند ؛ پس او را در روز پنجشنبه دهم ربیع الثانی با احمد باشای وزیر گرفتند ؛ و دست او را قطع کرده و بر باب زویله قاهره آویزان کردند .

^{٨٦} البداية والنهاية ، ابن كثير ، ج ١١ ، ص ١٤٠ .

^{٨٧} شذرات الذهب فی اخبار من ذهب ، أبی الفلاح عبد الحی بن العماد الحنبلی ، المجلد الرابع ، جزء ٨ ، ص ١٧٣ ، دار الکتب

العلمية ، بیروت .

شلاق زدن ابن ابی لیلی :

ذهبی در سیر اعلام النبلاء می نویسد :

روي عن أبي حصين ، أن الحجاج استعمل عبد الرحمن بن أبي ليلى على القضاء ثم عزله ، ثم ضربه ليسب أبا تراب رضي الله عنه ، وكان قد شهد النهروان مع علي^{٨٨} .

از ابو حصین نقل شده است که گفت : حجاج بن عبد الرحمن بن ابی لیلی را که از همراهان و شرکت کنندگان در جنگ نهروان و در رکاب و از همراهان علی (علیه السلام) بود ، به عنوان قاضی منصوب کرد ، سپس عزلش نمود و او را می زد تا علی (علیه السلام) را سب کند .

مجلس را با لعن ابو تراب به پایان ببرد :

حدثني جنادة بن عمرو بن الجنيدي بن عبد الرحمن المري عن أبيه عن جده الجنيد بن عبد الرحمن قال دخلت من حوران آخذ عطائي فصليت الجمعة ثم خرجت إلى باب الدرج فإذا عليه شيخ يقال له أبو شيبه القاص يقص على الناس فرغب فرغبنا وخوف فبكينا فلما انقضى حديثه قال اختموا مجلسنا بلعن أبي تراب فلعنوا أبا تراب عليه السلام .

فالتفت عن يميني فقلت له فمن أبو تراب قال علي بن أبي طالب ابن عم رسول الله (صلي الله عليه وسلم) وزوج ابنته وأول الناس إسلاما وأبو الحسن والحسين

جنید بن عبد الرحمن می گوید : از حوران به شهر آمدم تا سهم خود را از بیت المال بگیرم ؛ پس نماز جمعه را خواندم ؛ سپس به سمت درب درج رفتم ؛ در آنجا پیرمردی مشهور به ابو شیبیه قصه گو بود که برای مردم قصه تعریف می کرد ؛ او به آخرت دعوت نمود ، پس ما نیز به آخرت میل پیدا کردیم و ما را از عذاب ترساند ؛ پس گریه کردیم ؛ وقتی که کلامش به پایان رسید گفت : مجلس را با لعن ابو تراب به پایان برید ؛ پس همگی ابو تراب را لعنت کردند !!!

^{٨٨} سیر اعلام النبلاء ، ج ٤ ، ص ٢٦٧ .

پس من به کسی که در سمت راست من بود نظر کرده به و به او گفتم : ابو تراب کیست ؟ پاسخ داد :
او علی بن ابی طالب پسر عموی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و شوهر دختر او و اولین
کسی است که اسلام آورد و پدر حسن و حسین .

فقلت ما أصاب هذا القاص فقامت إليه وكان ذا وفرة فأخذت وفرته بيدي وجعلت أطم
وجهه وأنطح برأسه الحائط وصاح واجتمع أعوان المسجد فوضعوا رداي في رقبتني وساقوني حتى
أدخلوني على هشام بن عبد الملك وأبو شيبه يقدمني فصاح يا أمير المؤمنين قاصك وقاص آبائك
وأجدادك أتى إليه اليوم أمر عظيم .

پس به او گفتم : این قصه گو سخن درستی نگفته است . پس به سمت او رفتم - او ریش پری داشت
- پس ریش او را با دستم گرفته و به صورت او زدم و سرش را به دیوار کوبیدم ؛ پس فریاد کشید و
یاران او از مسجد بیرون آمده گرد ما جمع شدند و لباس من را به گردنم انداخته و من را با زور می
رانندند ؛ تا اینکه من را به نزد هشام بن عبد الملك بردند در حالیکه ابو شیبه من را به جلو می برد .
پس فریاد زد که ای امیر المومنین ؛ قصه گوی شما و پدران شما و اجداد شما امروز بر او مصیبت
بزرگی وارد شده است !!!

قال من فعل بك هذا فالتفت إلى هشام وعنده أشرف الناس فقال أبو يحيى متى قدمت
فقلت أمس وكنت على المصير إلى أمير المؤمنين فأدرکتني الجمعة فصليت وخرجت إلى باب
الدرج فإذا هذا الشيخ قائم يقص فجلست إليه فقراً فسمعنا فرغب من رغب وخوف من خوف
ودعا فأمنا وقال في آخر كلامه اختموا مجلسنا بلعن أبي تراب فسألت من أبو تراب فقيل علي
بن أبي طالب أول الناس إسلاما وابن عم رسول الله (صلی الله علیه وسلم) وأبو الحسن
والحسين وزوج ابنة رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فوالله يا أمير المؤمنين لو ذكر هذا قرابة لك
بمثل هذا الذكر ولعنه بمثل هذا اللعن لأحلت به الذي أحلت به فكيف لا أغضب لصهر رسول
الله (صلی الله علیه وسلم) وزوج ابنته

هشام گفت : چه کسی با تو چنین کرده است ؟ پس من به هشام نظر کردم - در حالیکه بزرگان مردم
در کنار او بودند - پس ابو یحیی به من گفت : کی آمدی ؟ گفتم دیروز ؛ و می خواستم به نزد امیر
المومنین بیایم ؛ پس به نماز جمعه رسیدم ؛ نماز را خواندم و به سوی درب درج رفتم ؛ که این پیرمرد

را دیدم که ایستاده داستان تعریف می کند ؛ پس نشستم و گوش فرا دادیم ؛ پس به آخرت دعوت نمود و ما نیز به آخرت میل پیدا کردیم ؛ و از عذاب ترسانید و دعا کرد ؛ پس ما نیز آمین گفتیم ؛ اما در انتهای کلام خویش گفت : مجلس خویش را با لعن ابو تراب پایان برید ؛ پس سوال کردم ابو تراب کیست ؟ گفتند : او علی بن ابی طالب اولین کسی است که اسلام آورد و پسر عموی رسول خدا و پدر حسن و حسین و شوهر دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است ؛ پس قسم به خدا که ای امیر المومنین اگر یکی از بستگان شما چنین فامیلی را در نزد شما یاد نماید و چنین او را لعن کند ، شما نیز برای آن شخص همین کار را جایز می دانستی ؛ پس چگونه برای داماد رسول خدا و شوهر دختر او خشمگین نشوم ؟

قال فقال هشام بئس ما صنع ثم عقد لي علي السند ثم قال لبعض جلسائه مثل هذا لا يجاورني ها هنا فيفسد علينا البلد فباعده إلى السند فقال لنا بشر بن عبد الوهاب وهو ممثل علي باب السند بيده اليمنى سيف وبيده اليسرى كيس يعطي منه ومات الجنيد بالسند

هشام گفت : چه بد کاری انجام داده است ! سپس برای من حکم امارت سند را نوشت ؛ سپس به یکی از نزدیکان خویش گفت : مثل این شخص نباید در این جا در نزدیکی ما باشد ؛ تا شهر را بر ضد ما خراب کند ، پس او را به سند فرستادم ؛ پس بشر بن عبد الوهاب که نماینده باب سند بود به ما گفت : که او (جنید) در دست راست خویش شمشیری می گرفت و در دست چپش کیسه ای پول که از آن به مردم می داد ؛ و در سند نیز از دنیا رفت ^{۸۹} .

آب کشی جای نشستن کسی که حدیث طیر را نقل کرده بود :

ذهبی در تذكرة الحفاظ می نویسد :

ابن السقاء الحافظ الامام محدث واسط أبو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان الواسطي ... قال السلفي سألت الحافظ نحيسا الحوزي عن ابن السقاء فقال : هو من مزينة مضر ولم يكن سقاء بل لقب له ، موجوه الواسطيين وذوي الثروة والحفظ ، رحل به أبوه فأسمعه من أبي خليفة

^{۸۹} تاریخ مدینه دمشق ، ج ۱۱ ، ص ۲۹۱ .

وَأَبِي يَعْلَى وَابْن زَيْدَانَ الْبَجَلِيِّ وَالْمُفَضَّلِ ابْنَ الْجَنْدِيِّ وَبَارَكَ اللَّهُ فِي سَنَةِ وَعَلِمَهُ ، وَاتَّفَقَ أَنَّهُ أَمَلِيَ حَدِيثَ الطَّيْرِ فَلَمْ تَحْتَمِلْهُ نَفْسُهُمْ فَوَثَبُوا بِهِ وَأَقَامُوهُ وَغَسَلُوا مَوْضِعَهُ^{٩٠} .

ابن سقاء ... سلفی گفته است : از حافظ خمیس حوزی در مورد ابن سقاء سوال کردم ؛ پس گفت : او از مزینه از قبيله مضر است ؛ و سقا نبود ؛ بلکه به این لقب مشهور بود ؛ او سر شناس مردم واسط و صاحب ثروت و حافظه ای خوب بود ؛ پدرش او را به مسافرت برد ؛ پس از ابی خلیفه و ابی یعلی و ابن زیدان بجلی و مفضل بن جندی روایت شنید ، و خداوند نیز به او در علم و عمرش برکت داد ؛ و روزی از روزها داشت حدیث طیر (از فضائل امیر مومنان را) املاء می کرد ؛ اما ایشان نتوانستند که این روایت را تحمل کنند ؛ پس به او هجوم آورده و او را از جای خویش بلند کردند و جای او را آب کشیدند .

هزار تازیانه ، جزای نقل فضائل حسنین علیهما السلام :

ابن حجر عسقلانی در تهذیب و التهذیب و بسیاری از بزرگان اهل سنت نوشته‌اند:

وقال ابن أبي حاتم سألت أبي عن نصر بن علي وأبي حفص الصيرفي فقال نصر أحب إلي وأوثق وأحفظ من أبي حفص قلت فما تقول في نصر قال ثقة وقال النسائي وابن خراش ثقة وقال عبيد الله ابن محمد الفرهباني نصر عندي من نبلاء الناس وقال أبو علي بن الصواف عن عبد الله ابن أحمد لما حدث نصر بن علي بهذا الحديث يعني حديث علي بن أبي طالب أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أخذ بيد حسن وحسين فقال من أحبني وأحب هذين وأباهما وأمهما كان في درجتي يوم القيامة . أمر المتوكل بضربه ألف سوط فكله فيه جعفر بن عبد الواحد وجعل يقول له هذا من فعل أهل السنة فلم يزل به حتى تركه^{٩١} .

^{٩٠} تذكرة الحفاظ ، ذهبي ، ج ٣ ، ص ٩٦٦ ، ترجمه ابن السقاء .

^{٩١} تهذیب التهذیب ، ابن حجر ، ج ١٠ ، ص ٣٨٤ و تهذیب الكمال ، المزى ، ج ٢٩ ، ص ٣٦٠ و تاریخ بغداد ، الخطيب البغدادي ،

ج ١٣ ، ص ٢٨٩ و ...

ابن ابی حاتم گفته است : از پدرم در مورد نصر بن علی و ابی حفص صیرفی پرسیدم ؛ پس گفت : نصر را بیشتر دوست دارم و او مورد اطمینان تر و دارای حافظه ای بهتر از ابی حفص است ؛ پس به او گفتم : در مورد نصر چه می گویی ؟ گفت : مورد اطمینان است ؛ و نسایی و ابن خراش نیز گفته اند او مورد اطمینان است ؛ و عبید الله بون محمد فرهیانی نیز گفته است : در نظر من نصر از دانشمندان مردم است ؛ و ابو علی بن صواف از عبد الله بن احمد نقل کرده است که وقتی نصر بن علی این روایت را گفت که « رسول خدا صلی الله علیه و آله) وسلم دست حسن و حسین را گرفته و فرمودند که هرکس من را دوست می دارد ، پس این دو را و پدرشان و مادرشان را نیز دوست بدارد ، با من در رتبه من در روز قیامت خواهد بود » ، متوکل دستور داد که به او هزار تازیانه بزنند ؛ پس جعفر بن عبد الواحد در این زمینه با متوکل سخن گفت و به او گفت : این روایت از عقاید و رفتار اهل سنت است (مربوط به شیعه نیست) تا اینکه او را رها کرد (دستور داد او را تازیانه نزنند)!!!

شکستن منبر حاکم نیشابوری به علت عدم نقل فضائل معاویه :

سمعت أبا عبد الرحمن السلمي يقول : دخلت على أبي عبد الله الحاكم وهو في داره لا يمكنه الخروج إلى المسجد من أصحاب أبي عبد الله بن كرام ، وذلك أنهم كسروا منبره ومنعوه من الخروج ، فقلت له : لو خرجت وأملت في فضائل هذا الرجل شيئاً لاسترحت من هذه المنحة . فقال : لا يجيء من قلبي ، (لا يجيء من قلبي ، يعني معاوية^{٩٢} .

از ابا عبد الرحمن سلمی شنیدم که می گفت : به نزد ابو عبد الله حاکم نیشابوری رفتم در حالیکه او در خانه خویش بود و از ترس یاران ابی عبد الله بن کرام نمی توانست به مسجد برود ؛ زیرا ایشان منبر او را شکسته بودند و او را ممنوع الخروج کرده بودند ؛ پس به او گفتم : ای کاش بیرون می آمدی و فضیلت های این شخص (معاویه) را می گفتی تا از این مشکل آسوده گردی ؛ گفت قلبم به من اجازه این کار را نمی دهد ؛

^{٩٢} تاریخ الاسلام ذهبی ، ج ٢٨ ، ص ١٣٢ و سیر أعلام النبلاء ، ج ١٧ ، ص ١٧٥ و ...

چهار صد ضربه شلاق، جزای کسی که امیر المؤمنین علیه السلام را لعن نکرد:

عطیه بن سعد از راویان کتاب صحیح بخاری، ابی داود، ترمذی، ابن ماجه و... است.
محمد بن سعد در الطبقات الکبری در ترجمه وی می‌نویسد:

فكتب الحجاج إلى محمد بن القاسم الثقفي أن ادع عطية فإن لعن علي بن أبي طالب وإلا فاضربه أربعمائة سوط واحلق رأسه ولحيته فدعاه فأقرأه كتاب الحجاج فأبى عطية أن يفعل فضربه أربعمائة وحلق رأسه ولحيته^{۹۳}.

حجاج به محمد بن قاسم ثقفی نامه نوشت که عطیه را بیاورد؛ پس اگر علی بن ابی طالب را لعنت کرد که هیچ؛ و گرنه او را چهار صد تازیانه بزن و سر و ریش او را بتراش؛ پس او را احضار کردند؛ و نامه حجاج را برای او خواند؛ اما عطیه قبول نکرد؛ پس او را چهار صد شلاق زدند و سر و ریش او را تراشیدند.

امتناع مردم سیستان از لعن امیر المؤمنین علیه السلام:

یاقوت حموی در معجم البلدان می‌نویسد:

قال الرهني: وأجل من هذا كله أنه لعن علي بن أبي طالب، رضي الله عنه، على منابر الشرق والغرب ولم يلعن على منبرها إلا مرة، وامتنعوا على بني أمية حتى زادوا في عهدهم أن لا يلعن على منبرهم أحد... وأي شرف أعظم من امتناعهم من لعن أخي رسول الله، صلى الله عليه وسلم، على منبرهم وهو يلعن على منابر الحرمين مكة والمدينة؟^{۹۴}

رهنی گوید: برتر از همه این اوصاف که ذکر شد، آن است که بنی امیه، امیر المؤمنین علیه السلام را در منابر شرق و غرب لعن می‌کردند؛ ولی در سیستان یکبار بیشتر نتوانستند. آن‌ها از فرمان بنی امیه سر پیچی کردند؛ حتی در پیمان نامه شان اضافه کردند که هیچ کس را بر منبرشان لعن نکنند...

^{۹۳} الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۳۰۴ و تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۷، ص ۲۰۱.

^{۹۴} معجم البلدان، یاقوت الحموی، ج ۳، ص ۱۹۱، باب سجستان.

چه افتخاری بالاتر از این که آنها از فرمان ناسزاگویی به برادر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر منبرشان سرپیچی کردند؛ در حالی که آن حضرت را بر منبرهای مکه و مدینه لعن می کردند.

زکریا بن محمد بن محمود قزوینی در آثار البلاد و اخبار العباد می نویسد:

قال محمد بن بحر الذهبي [رهني]: لم تزل سجستان مفردة بحاسن لم تعرف لغيرها من البلدان، ... وأجل من هذا كله أنهم امتنعوا على بني أمية أن يلعنوا علي بن أبي طالب على منبره^{۹۵} م.

سجستان افتخاراتی دارد که در شهرهای دیگر دیده نشده است و بزرگترین همه آنها این است که در زمان بنی امیه همه مردم آنجا از ناسزاگویی به علی بن ابی طالب علیه السلام در منبرشان امتناع کردند.

امتناع مردم قزوین از لعن امیر المؤمنین علیه السلام:

امام رافعی در التدوین فی اخبار قزوین می نویسد:

وكان عمال خالد بن عبد الله القسري وسائر عمال بني أمية يلعنون في هذا المسجد (مسجد قزوین) علیاً رضي الله عنه حتى وثب رجل من موالي بني الجند وقتل الخطيب وانقطع اللعن من يومئذ^{۹۶}.

کارگزاران خالد بن عبد الله قسری و سایر کارگزاران بنی امیه در مسجد قزوین امیر المؤمنین علیه السلام را لعن کردند؛ تا این که یکی از طرفداران بنی الجند برخاست و خطیب را کشت، از آن روز لعن بر امیر المؤمنین علیه السلام در آنجا قطع شد.

لازم به ذکر است که در تدوین این مقاله، از کتاب القول العلیّ فی اثبات سب معاویه لسیدنا علی علیه السلام، نوشته عادل کاظم عبد الله، بیشترین استفاده را کرده ایم.

^{۹۵} آثار البلاد و اخبار العباد، ج ۱، ص ۷۹، باب سیستان.

^{۹۶} التدوین فی اخبار قزوین، ج ۱، ص ۲۰.

